

نقد و بررسی فرهنگ معاصر عربی - فارسی*

عبدالنبی قیم (فرهنگ‌نویس)

چاپ نخست فرهنگ معاصر عربی - فارسی تألیف آذرتاش آذرنوش در سال ۱۳۷۹، در ۸۰۳ صفحه و به قطع رحلی و ویراست دوم آن در سال ۱۳۹۲، در ۱۲۵۵ صفحه و به قطع وزیری منتشر شد. در این مقاله به نقد و بررسی ویراست دوم این فرهنگ پرداخته‌ایم.

۱- ویرایش حداقلی

ویرایش فرهنگ به معنی بازنگری و تدقیق در آن به منظور تغییر، افزایش، حذف و اصلاح آن است. این عمل شامل کل فرهنگ می‌شود. در ویراست دوم فرهنگ معاصر عربی - فارسی به حداقل ویرایش بسنده شده و به همین دلیل، بیشتر اشتباهات و غلط‌ها همچنان باقی مانده‌است. در بسیاری از موارد، غلط‌ها حذف نشده‌اند، بلکه در کنار غلط‌های قبلی صحیح آن را نوشته‌اند، مانند مدخل‌های أجندة، أرضیة، برطم، اذخار، التحلیل النفسی، و متوتر.

۲- ترتیب مدخل‌ها

پیش از این فرهنگ‌های یک‌زبانۀ عربی بر مبنای جذر و ریشه مدخل‌ها نوشته می‌شدند و مؤلفان فرهنگ‌های عربی - فارسی نیز به تبع آن فرهنگ‌ها، آثار خود را به همین روش تألیف می‌کردند.

* با وجود انتقادهای مطرح‌شده به فرهنگ معاصر عربی - فارسی در این مقاله، شأن و منزلت آقای دکتر آذرتاش آذرنوش و آثار ارزشمند ایشان همچنان رفیع و درخور توجه باقی خواهد ماند.

برای استفاده از فرهنگ‌های ریشه‌ای کاربر باید به قواعد زبان عربی و باب‌های آن آشنا باشد. این دشواری به‌ویژه برای کاربرانی که زبان مادری‌شان عربی نیست دوچندان می‌شود. به همین دلیل، از نیمه دوم قرن بیستم به بعد مؤلفان فرهنگ‌های عربی مبادرت به تألیف فرهنگ‌های الفبایی کرده‌اند.

مشکل دیگر فرهنگ‌های ریشه‌ای این است که در آن‌ها جایگاه واژه‌های معرب و دخیل، مانند تَأْمَرُكَ، تَفْلَسَفُ، بَلْشَفِيكِي، مَتَأْمَرِك، مَتَفَرِنَس، تَلْفَزُ، بَلْكَنَّة، بِيْدَق، و صدها واژه دیگر، چون غیرعربی‌اند و جذر ندارند، مبهم و نامشخص است. بنابراین، معلوم نیست کاربر در کجای فرهنگ باید به دنبال این واژه‌ها بگردد. حال آنکه در فرهنگ‌های الفبایی این واژه‌ها در جایگاه الفبایی خود قرار دارند. ساختار فرهنگ معاصر عربی - فارسی (آذرنوش) ریشه‌ای است و از این رو، اشکالات مترتب بر این گونه فرهنگ‌ها در آن نیز وجود دارد.

۳- مشکل ماهوی و اساسی

مشکل ماهوی فرهنگ معاصر عربی - فارسی (آذرنوش) این است که براساس فرهنگ یک‌زبانۀ عربی تألیف نشده، بلکه تألیف آن براساس فرهنگ عربی - انگلیسی است. علاوه‌براین، فرهنگ عربی - انگلیسی اشاره‌شده نیز در اصل عربی - آلمانی بوده و بعد عربی - انگلیسی شده است. هر زبانی براساس شرایط و اوضاع و احوال اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، جغرافیایی و طبیعی مردم آن شکل می‌گیرد و تطور می‌یابد. مردم آن زبان با توجه به عوامل فوق‌واژه‌هایی برای خود خلق می‌کنند. به همین دلیل، زبان‌های اقوام گوناگون هیچ‌گاه به‌طور کامل با هم انطباق واژگانی و معنایی ندارند. واژه‌های عربی و آلمانی نیز چنین‌اند، زیرا متعلق به دو فرهنگ، دو سرزمین، و دو ساختار اجتماعی و اقتصادی مختلف‌اند. برای مثال، در اروپا به‌دلیل شرایط آب‌وهوایی، انسان گندمگون و سبزه‌رو وجود ندارد و واژه‌ای هم برای آن نیست، اما در سرزمین‌های عربی، به‌دلیل وجود افراد گندمگون و سبزه‌رو، واژه اُسْمَر را برای آن به‌کار برده‌اند. به همین دلیل، فرهنگ‌نویسان هیچ‌گاه فرهنگ دوزبانه را بر مبنای فرهنگ دوزبانه دیگر تألیف نمی‌کنند. زیرا آب را باید از سرچشمه نوشید.

۴- ترجمه با استفاده از فرهنگ‌های انگلیسی - فارسی

در تألیف فرهنگ دوزبانه، باید عمیقاً معنی واژه‌ها را در هر دو زبان درک کرد و کاربرد آن‌ها را در بافت‌های گوناگون دانست. مؤلف فرهنگ باید با هر دو زبان زندگی کرده باشد و دست‌کم چندین بار واژه‌ها را در زبان‌های مبدأ و مقصد شنیده باشد. صرف خواندن این دو زبان و آشنایی با آن‌ها در حد خواندن و دانستن قاعده‌های صرفی و نحوی کافی نیست.

در موارد بسیاری، معادل‌های فارسی مدخل‌های فرهنگ معاصر عربی - فارسی (آذرنوش) نه براساس معنی واقعی آن‌ها در زبان عربی، بلکه براساس معنی‌ها و معادل‌های آن‌ها در فرهنگ‌های انگلیسی - فارسی استخراج شده‌است. برای مثال، در زبان عربی، کَرَى به معنی «لایروبی کردن» است، ولی در فرهنگ معاصر عربی - فارسی، واژه کَرَى را «حفر کردن، کندن» معنی کرده‌اند (آذرنوش، ص ۹۱۹). علت این اشتباه استفاده از فرهنگ انگلیسی - فارسی است. در فرهنگ هانس ور، معادل کَرَى را to dig آورده‌اند (Wehr, p. 824) و در فرهنگ‌های انگلیسی - فارسی to dig به معنی «حفر کردن، کندن» است. همچنین استخراج را «کناره‌گیری» و دفاع را «نگهداری» و طَبَّان به معنی «گل‌کار» را «ناوشکن» معنی کرده‌اند. استفاده از فرهنگ عربی - انگلیسی برای معادل‌یابی موجب شده‌است که بسیاری از معادل‌های فارسی بدون توجه به ماهیت مدخل عربی باشند. برای مثال، احتراق به معنی «سوختن، سوخته شدن» است، ولی در فرهنگ معنی آن را «سوزاندن؛ آتش‌زنی، آتش‌سوزی» (آذرنوش، ص ۱۸۴، ذیل حرق) آورده‌اند، تأیید به معنی «مبله کردن، اثاثیه گذاشتن» است، ولی معنی آن را «مبلمان» (همان، ص ۴، ذیل اُث) ذکر کرده‌اند، و نقیع را، که اسم است، یک بار به صورت فعل و بار دیگر به صورت اسم معادل‌گذاری کرده‌اند (همان، ص ۱۱۱۵، ذیل نقع).

در بسیاری موارد، معادل‌های فارسی واژه‌های عربی غلط‌اند و فرهنگ‌های فارسی نیازهای واژگانی را بهتر از فرهنگ یادشده برطرف می‌کنند، مانند خذلان، بغات، ادبار، استخراج، ذراح، سعدان، سیسبان، استعلام، اقتباس، قرن الغزال، کروان، و هریسه.

۵- مترادف‌های نادقیق

در فرهنگ عربی - انگلیسی (کوان) گاه بیش از پنج معادل انگلیسی برای یک واژه عربی ذکر شده‌است. هریک از این معادل‌های انگلیسی نیز در فرهنگ‌های انگلیسی - فارسی دو یا سه معادل دارند. از این‌رو، در فرهنگ معاصر عربی - فارسی (آذرنوش) معادل‌های فارسی بسیار

زیادی وجود دارد و شمار انبوهی از آن‌ها دقیق نیستند و حتی برخی معادل‌ها نه تنها نادقیق، بلکه متضادند. برای مثال، در مدخل انفعال دو معنی متضاد «تحمل، عدم مقاومت» پشت سر هم آمده‌اند؛ معادل مطرة «رگبار، تگرگ» دانسته شده‌است، در حالی که رگبار و تگرگ مترادف نیستند؛ ذیل مدخل شعور، به پیروی از فرهنگ‌های انگلیسی - فارسی، بیست و دو معادل در هشت برش معنایی آمده‌است که بیش از پانزده تایی آن‌ها غلط‌اند.

در پیشگفتار فرهنگ (ص ۸) آمده‌است: «ما کوشیده‌ایم در معنای یک کلمه، هرچه کلمه مترادف می‌شناسیم ذکر کنیم تا زحمت جست‌وجو را از دوش پژوهشگر و به‌خصوص مترجم برداریم». در حالی که این معادل‌های نادقیق بیش از آنکه پژوهشگر و مترجم را یاری کند، او را گمراه می‌کند.

در فرهنگ عربی - انگلیسی (کوان) گاه فقط یک معادل نوشته شده‌است و در فرهنگ معاصر عربی - فارسی (آذرنوش) نیز همان واژه مدخل، بدون هیچ مترادفی، عیناً تکرار شده‌است:
إحقاق: احقاق (ص ۲۰۸).
إمتنان: إمتنان (ص ۱۰۳۶).
المحسوسات: محسوسات (ص ۱۸۸).

۶- واژه‌های معاصر اندک

فرهنگ عربی - آلمانی (هانس وِر) در سال ۱۹۵۲ میلادی (۱۳۳۱ شمسی) منتشر شده‌است. میلتون کوان این کتاب را پس از برگرداندن به زبان انگلیسی در قالب یک فرهنگ عربی - انگلیسی در ۱۱۱۰ صفحه به سال ۱۹۶۰ میلادی در نیویورک چاپ و منتشر کرده‌است. در این شصت سال، در زبان عربی، مانند زبان‌های زنده دیگر، پیوسته واژه‌های جدیدی ساخته شده و برای بسیاری از وام‌واژه‌های علمی و فنی معادل‌گزینی شده‌است. این تغییرات در فرهنگ عربی - آلمانی (هانس وِر) و فرهنگ عربی - انگلیسی (کوان) ثبت نشده‌است. علاوه‌براین، مبنای کار هانس وِر آثار نویسندگان و داستان‌نویسان عرب و عمدتاً مصری و لبنانی، مانند طه حسین، محمد حسنین هیکل، توفیق الحکیم، محمود تیمور، منفلوطی، جبران خلیل جبران و امین الریحانی، بوده‌است (آذرنوش، ص هفت). از این‌رو، فرهنگ عربی - آلمانی (هانس وِر) و دو فرهنگ بعدی بیشتر در بردارنده واژه‌های ادبی و عمومی‌اند و واژه‌های علمی اندکی در آن‌ها وجود دارد.

۷- تکرار ترکیب‌ها

در فرهنگ‌های معتبر، اعم از یک‌زبانه و دوزبانه، ترکیب‌ها ذیل واژه اصلی خود مدخل می‌شوند و اگر ذیل واژه‌های دیگر نیز مدخل شوند، بدون ذکر معنی، به ترکیبی که ذیل واژه اصلی ثبت شده ارجاع داده می‌شود. در فرهنگ معاصر عربی - فارسی (آذرنوش) برخی ترکیب‌ها دو بار و گاه سه بار مدخل شده‌اند، ولی به زیرمدخلی که ذیل واژه اصلی ثبت شده ارجاع داده نشده و معادل‌های فارسی آن‌ها نیز با هم اختلاف دارند، مانند **أَلْعَابُ الْقُوَى**: بازی‌های ورزشی مبتنی بر نیروی جسمانی، ورزش‌های پهلوانی (ص ۸۹۳، ذیل قُوَّة)؛ ورزش‌های قدرتی (مثلاً وزنه‌برداری، دو میدانی) (ص ۹۷۰، ذیل لُغْب)؛ **جَامِعَةُ الدُّوَلِ الْعَرَبِيَّةِ**: اتحادیه کشورهای عربی، اتحادیه عرب (ص ۱۴۶، ذیل جَامِعَة)؛ اتحادیه عرب (ص ۶۷۲، ذیل عَرَبِيَّة)؛ **جِهَازُ الْحَفْرِ**: دستگاه حفاری (ص ۱۵۴، ذیل جِهَاز)؛ ابزار چاه‌کنی، متعاً حفر چاه (نفت) (ص ۲۰۳، ذیل حَفْر)؛ **حَارِسُ الْمَرْمَى**: گلر، دروازه بان (ص ۱۸۱، ذیل حَارِس)؛ دروازه‌بان (ص ۳۹۲، ذیل مَرْمَى)؛ **خَفِيفُ الْحَرَكَةِ**: چالاک، زبر و زرنگ، چابک، پُر تحرک (ص ۱۸۴، ذیل حَرَكَة)؛ چُست، چالاک، چابک، فرزند (ص ۲۷۰، ذیل خَفِيف)؛ **حُوتِ سَلِيمَانَ**: ماهی آزاد (ص ۲۲۷، ذیل حُوت)؛ آزاد ماهی (ص ۲۶۹، ذیل سَلْم)؛ **الْحَطَّ الْمِسْمَارِي**: (ص ۲۶۴، ذیل حَطَّ)؛ ذیل مِسْمَار)؛ **خَفِيفُ الظِّلِّ**: نازنین، دوست‌داشتنی (شخص) (ص ۲۷۰، ذیل خَفِيف)؛ خوشخو، دوست‌داشتنی، خونگرم (انسان) (ص ۶۴۸، ذیل ظِلِّ)؛ **خَفِيفُ الْعَارِضِينَ**: کم‌ریش (ص ۲۷۰، ذیل خَفِيف)؛ دارای ریش تُنک (ص ۶۷۶، ذیل عَارِض)؛ **الزَّرْعُ وَالصَّرْعُ**: کشاورزی و دامپروری (ص ۴۰۹، ذیل زَّرْع)؛ کشاورزی و دامداری (ص ۶۰۱، ذیل صَّرْع)؛ **زَهْرَةُ اللُّوْلُو**: گل مینا (ص ۴۱۹، ذیل زَهْر)؛ گل مروارید (ص ۹۵۳، ذیل لُّوْلُو)؛ **شَدَّ أَرْزَةَ**: یاری‌اش کرد، حمایتش کرد، تشویقش کرد، پشتیبانی‌اش کرد (ص ۱۴، ذیل أَرْز)؛ قوی بود، نیرومند بود، باشهامت بود، دلیر بود (ص ۵۰۷، ذیل شَدَّ)؛ **قُصُورُ الْبَاعِ**: ناتوانی، ضعف، عجز، نالایقی (ص ۸۴، ذیل بَاع)؛ عجز، ناتوانی، ضعف (در انجام کاری) (ص ۸۵۵، ذیل قُصْر)؛ **طَائِرَةٌ اسْتِكْشَافِيَّةٌ**: هواپیمای شناسایی (ص ۶۴۴، ذیل طَائِرَةٌ)؛ هواپیمای شناسایی، هواپیمای جاسوسی، هواپیمای اکتشافی (ص ۹۲۶، ذیل اسْتِكْشَافِيَّة)؛ **طُولُ الْأُنَاةِ**: صبر طولانی، رنج دیرپا (ص ۳۲، ذیل أُتَى)؛ باگذشت، شکیب، بردبار، پرتحمل (ص ۶۴۰، ذیل طَال)؛ **طَوِيلُ الْأُنَاةِ**: کسی که دیر زمانی تحمل می‌کند (ص ۳۲، ذیل أُتَى)؛ باگذشت، شکیب، بردبار، پرتحمل (ص ۶۴۰، ذیل طَال)؛ **عَبَادُ الشَّمْسِ**: (ص ۵۳۸، ذیل شَمْس)؛ ذیل عَبَاد)؛ **عَلَى رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ**: علناً، در انظار مردم، در ملاء عام

(ص ۳۴۷، ذیل رَأْس)؛ در ملاً عام، در حضور همه (ص ۵۴۲، ذیل شاهد)؛ علناً، آشکارا، پیش چشم همه (ص ۷۱۶، ذیل علی)؛ قَدِيمُ الْعَهْدِ؛ بسیار باتجربه در ...، کارکشته در ...، بسیار آشنا با ...، دیر آشنا با ... (ص ۷۳۰، ذیل عَهْد)؛ دارای دوستی دیرینه با ...، دارای آشنایی و اطلاع زیاد از ...، کارکشته در ...، خبره یا با تجربه در ... (ص ۸۳۵، ذیل قَدِيم)؛ قَصِيرُ الْبَاعِ؛ ناتوان، کوتاه دست، تنگ چشم، بخیل و خسیس (ص ۸۴، ذیل باع)؛ ناتوان، ضعیف، عاجز، بی کس، بی نفوذ، خسیس، بخیل، تنگ چشم، لثیم (ص ۸۵۵، ذیل قصر)؛ لَا يَحْرِكُ سَاكِنًا؛ تکان نمی خورد، بی حرکت باقی مانده، انگشتش را هم نمی جنباند (ص ۱۸۴، ذیل حرک)؛ تکان نمی خورد، از جا نمی جنبید، بی حس و حرکت (ص ۴۶۱، ذیل سکن)؛ وَزْنُ الدَّيْكِ؛ ذیل دیک؛ (ص ۳۳۱، ذیل دیک؛ ص ۱۲۰۳، ذیل وَزْن)؛ وَزْنُ الرِّيشَةِ؛ (ص ۴۰۲، ذیل ریشه)؛ ص ۱۲۰۳، ذیل وَزْن)؛ الْوَزْنُ النَّوْعِي؛ (ص ۱۱۳۶، ذیل نوعی؛ ص ۱۲۰۳، ذیل وَزْن)؛ الْوَلَايَاتُ الْمُتَّحِدَةُ؛ (ص ۱۱۹۱، ذیل مُتَّحِد)؛ ص ۱۲۴۳، ذیل وَلايَة)؛ تَجَامَلٌ؛ (ص ۱۴۷ دو بار)؛ إِفْطَاعِيَّةٌ؛ (ص ۸۶۵ دو بار).

۸- ملاحظات ساختاری

۱. در فرهنگ معاصر عربی - فارسی (آذرنوش)، معادل‌های مترادف یا نزدیک به هم با ویرگول و معادل‌های متفاوت با نقطه ویرگول (؛) از هم تفکیک شده‌اند (آذرنوش، ص شش). مطلوب‌تر این است که معادل‌های متفاوت، به جای نقطه ویرگول، با شماره از هم تفکیک شوند.
۲. در مدخل‌هایی که با حرف همزه «إ» آغاز می‌شوند، همزه را به صورت «أ» نوشته‌اند، مانند أَجْحَاف (ص ۱۷۰)، أَرْهَاق (ص ۳۹۴)، أَسْكَان (ص ۴۶۱)، أَحْجَام (ص ۱۷۱)، أَرْهَاق (ص ۳۹۴)، أَسْكَان (ص ۴۶۱)، أَشْبَاع (ص ۴۹۹)، أَضَاءَة (ص ۶۰۸)، أَعْجَاب (ص ۶۰۶)، أَضَافَة (ص ۶۰۹)، و اَمْتَنان (ص ۱۰۳۶). این نحوه نوشتن همزه درست نیست.
۳. نام کشورها و شهرها به ترتیب حروف الفبا و در بدنه فرهنگ قرار دارد. بهتر بود این نام‌ها به طور جداگانه در پیوست می‌آمدند.
۴. مقوله دستوری مدخل‌ها، مانند اسم، فعل و حرف، مشخص نشده است.
۵. بسیاری از صورت‌های جمع اسم‌ها ذکر نشده است. برای مثال، ذیل أَخْ به معنی «برادر»، از مجموع شش جمع، فقط دو جمع إِخْوَة و أَخْوَان آمده (ص ۹)، مدخل خَسِيل بدون جمع است (ص ۲۵۷)، و ذیل طَعِينَة، از میان پنج جمع، فقط دو جمع ذکر شده است (ص ۶۴۸).

۶. حرف «ی» به صورت «ی» نشان داده شده، حال آنکه در عربی تلفظ «ی» با «ی» متفاوت است.
۷. گاه «ة» به صورت «ه» نشان داده شده است، مانند بَشَنَه که درست آن بَشْنَه است (ص ۶۱).
۸. گاه برای یک حرف دو حرکت متضاد گذاشته شده است، حال آنکه یک حرف فقط یک حرکت می‌گیرد یا اصلاً فاقد حرکت است (← قبضة، لعب).
۹. در فرهنگ عربی - آلمانی (هانس ور) تعداد بسیار زیادی واژه و اصطلاح مصری آمده است. این واژه‌ها و اصطلاحات گویشی اند و به گویشی بودن آن‌ها اشاره نشده است.
۱۰. جمع جمع به صورت جمع نوشته شده است. حال آنکه می‌باید جمع به صورت جدا و جمع جمع نیز به صورت مجزا نوشته شود، مانند جَمَل (ص ۱۴۸) و ظَعِينَة (ص ۶۴۸).
۱۱. گاه به جای معادل، تعریف ذکر آمده است، مانند طَوِيلُ الْأَنَاءِ: کسی که دیرزمانی تحمل می‌کند (ص ۳۲)؛ مَرَضُ الذُّبِّ الْأَحْمَرِ: نام نوعی بیماری غیر مسری پوستی (ص ۳۳۳)؛ ذُرَّاح: نوعی مگس سبز و براق که از آن نوعی زهر تهیه می‌کردند (ص ۳۳۵).

۹- معادل‌های غلط

در این بخش از مقاله پس از ذکر معنی درج شده در فرهنگ معاصر عربی - فارسی (آذرنوش)، پیشنهاد خود را پس از نشانه ● ذکر کرده‌ایم. المنجد فی ... صورت کوتاه شده المنجد فی اللغة العربية المعاصرة است. به منظور جلوگیری از افزایش حجم مقاله، تعریف عربی مدخل‌های فرهنگ‌های عربی را به دست نداده‌ایم:

- آفِل: گذرا، زودگذر، ناپایدار (ذیل افل، ص ۲۰).
- ۱. بی فروغ. ۲. ناپدید، فروخفته (المنجد الأبجدی، ص ۲؛ المورد، ص ۱۴۳).
- إِئْتَمَنَ: اطمینان کردن، اعتماد کردن، ایمان داشتن (به کسی) (ذیل امن، ص ۲۸).
- معنی «ایمان داشتن (به کسی)» غلط است. ایمان مرحله‌ای بسیار بالاتر از اطمینان و اعتماد است.
- إِبْرَة مَغْنَطِيسِيَّة: عقربه مغناطیسی (ص ۲).
- عقربه قطب‌نما (المنجد فی ...، ص ۲). آن را اِبْرَة مَغْنَطِيسِيَّة یا اِبْرَة مَغْنَطِطَة نیز می‌گویند.
- إِتْكَالِيَّة: جبرگرایی، قدری مذهبی (ذیل وکل، ص ۱۲۳۸).
- اتکا به دیگری، تکیه به دیگران، چشم امید به دیگری داشتن (المورد، ص ۳۲). جبرگرایی را در عربی جَبْرِيَّة می‌گویند (المنجد فی ...، ص ۱۷۸).
- أَتَوْقْرَاطِيَّة: دیکتاتوری، استبداد (ص ۳۴).
- ۱. (اسم) دیکتاتور، مستبد، حاکم مطلق، اتوکرات. ۲. (صفت) دیکتاتوری، استبدادی: حکم أَتَوْقْرَاطِيَّة: حکومت استبدادی، حکومت دیکتاتوری (المنجد فی ...، ص ۵۲).

- **إِحْتَرَفَ**: در کنار (چیزی) رفتن یا قرار گرفتن، کنار (کسی) راه رفتن، در امتداد (چیزی) رفتن (ذیل جنب، ص ۱۴۹).
- (از کسی) اجتناب ورزیدن، دوری گزیدن، احتراز کردن (المنجد فی ...، ص ۲۲۳؛ المورد، ص ۲۸۰).
- **إِحْتِهَادٌ**: ...؛ پشتکار، همت در کاری (ذیل جهد، ص ۱۵۳).
- معنی «پشتکار، همت در کاری» غلط است.
- **أَجْنَدَةٌ**: دفتر یادداشت، آژند [؟] (ص ۶).
- دستور جلسه، برنامه کار، دستور کار.
- **أَجْهَشَ**: گریستن، ناگهان به گریه افتادن (ذیل جهش، ص ۱۵۵).
- **أَجْهَشَ** به تنهایی به معنی «آماده شدن، مهیا شدن» است (المنجد فی ...، ص ۲۳۱). این واژه معمولاً برای گریه کردن به کار می‌رود: **أَجْهَشَ بِالْبِكَاءِ**: بغض گلو را فشردن، آماده گریه شدن (همان؛ المورد، ص ۴۳).
- **إِحَاظَةٌ**: ادراک، فهم، آگاهی؛ دانش (نسبت به چیزی)، آشنایی (به ...); اطلاع‌رسانی، اطلاعات، ارتباطات (ذیل حوط، ص ۲۳۱).
- ۱. آگاهی، اطلاع، دانش. ۲. شناخت کامل، تسلط (به ...) (المنجد فی ...، ص ۳۴۶؛ المورد، ص ۴۳).
- **إِحْتِرَافٌ**: اشتغال به کاری، پیشه‌گری (ذیل حرف، ص ۱۸۳).
- ۱. حرفه‌ای شدن، حرفه‌ای بودن (المورد، ص ۴۵). ۲. اشتغال به کاری.
- **إِحْتِرَاقٌ**: سوزاندن، آتش‌زنی، آتش‌سوزی (ذیل حرق، ص ۱۸۴).
- (عمل) سوختن، سوخته شدن (احتراق مصدر احترق است).
- **إِحْتِرَافٌ**: ...؛ کوشش فراوان کردن، برای موفقیت زحمت کشیدن (در کاری) (ذیل حرف، ص ۱۸۲).
- حرفه‌ای شدن، از کسوت آماتوری بیرون آمدن (المنجد فی ...، ص ۲۷۳؛ المورد، ص ۴۵).
- **إِحْتِكَارٌ**: احتکار، پیش‌خرید به‌منظور انبار کردن؛ انحصار، امتیاز، تفوق (ذیل حکر، ص ۲۱۰).
- ۱. (عمل) خریدن و انبار کردن. ۲. انحصار. ۳. حق انحصار، امتیاز انحصاری.
- **أَحْجَنَ**: خم شده، خمیده، دوتا، دولا (ذیل حجن، ص ۱۷۱).
- معنی «دوتا، دولا» غلط است (المنجد فی ...، ص ۲۵۷).
- **أَحْقَاقٌ**: احقاق (ذیل حق، ص ۲۰۸).
- تحقق، عملی شدن، اعمال، اجرا (المورد، ص ۵۱). **أَحْقَاقُ الْحَقِّ**: تحقق حق، اجرای حق، حق به حق‌دار رسیدن.
- **أَخْبَلَ**: دیوانه، مجنون؛ کم‌عقل، بی‌خرد (ذیل خبل، ص ۲۴۴).
- معنی «کم‌عقل، بی‌خرد» غلط است (المنجد فی ...، ص ۳۶۴؛ المورد، ص ۵۳).
- **أَدْبَارٌ**: فرار، عقب‌نشینی (ذیل دبر، ص ۲۹۶).
- (عمل) روی برگرداندن، روی برتافتن، پشت کردن (المورد، ص ۶۴).
- **أَدْمَاجٌ**: جذب و تحلیل (ذیل دمج، ص ۳۱۷).
- ۱. ادغام، تلفیق، یکی کردن. ۲. (عمل) گنجانیدن، درج کردن، منظور کردن (المورد، ص ۶۶).
- **أَذْخَارٌ**: گردآوری، جمع‌آوری، فراهم‌آوری (ذیل دخر، ص ۳۳۵).

- ذخیره‌سازی، (عمل) ذخیره کردن، پس‌انداز، (عمل) اندوختن (المورد، ص ۶۸؛ المنجد فی ...، ص ۵۰۶).
- ارید: خاکستری (ذیل رید، ص ۳۵۱).
- دارای رنگ تیره، کدر (المنجد فی ...، ص ۵۲۶؛ المورد، ص ۷۰).
- ارتجاعی: مرتجع، کهنه‌پرست، واپس‌گرا (ذیل رجع، ص ۳۵۹).
- ۱. روبه‌عقب، بازگشتی به عقب. ۲. عطف به ماسبق (المورد، ص ۷۱).
- أرضیة: مخزن، انبار (ذیل أرض، ص ۱۳).
- این معنی غلط است ← المنجد، فرهنگ الیاس العصری، لاروس، المنجد الابدی، المعجم الوسیط، المورد، و المنجد فی ...).
- ارهاق: ستم، جور؛ فشار؛ بار سنگین، فشار سنگین (کار) (ذیل رهق، ص ۳۹۴).
- ۱. خستگی، خستگی زیاد، از پا افتادن، ۲. فشار، سنگینی، فشار بیش از حد (المنجد فی ...، ص ۵۹۱؛ المورد، ص ۷۷).
- أزعاج: اضطراب، آشفتگی، ناراحتی، ایجاد دردسر، پریشان‌سازی (ذیل زعج، ص ۴۱۱).
- ایجاد ناراحتی، رنجش، آزرده‌گی خاطر، رنجاندن (المنجد فی ...، ص ۶۱۳؛ المورد، ص ۷۹).
- استاتیک: الکتروسیته ساکن (ص ۱۵).
- مربوط به استاتیک یا ایستایی‌شناسی (المنجد فی ...، ص ۲۲). در عربی الکتروسیته ساکن را الکهرباء السکونیه یا الکهرباء الاستاتیة می‌گویند.
- استیباب: قرار یابی، سامان‌یابی، عادی شدن؛ ترتیب؛ استقرار، ثبات؛ گسترش مناسب (ذیل تب، ص ۹۱).
- معنی «ترتیب» و «گسترش مناسب» غلط است. استیخراج: ... کناره‌گیری (ذیل خرج، ص ۲۵۱).
- معنی «کناره‌گیری» غلط است ← المنجد فی ...، ص ۳۷۴؛ المورد، ص ۸۷).
- استراتیجی: ...؛ حیاتی، کلیدی، حساس (ص ۱۵).
- راهبردی، استراتژیک، سوق‌الجیشی.
- استوزاق: زندگی مستقل، زندگی بی‌نیازی (ذیل رزق، ص ۳۶۷).
- طلب روزی، دنبال رزق و روزی بودن (المنجد فی ...، ص ۵۴۸؛ المورد، ص ۹۰).
- استؤهن: به امانت خواستن (چیزی را از کسی) (ذیل رهن، ص ۳۹۴).
- از کسی گرو خواستن، رهن خواستن، وثیقه خواستن (المنجد فی ...، ص ۵۹۲؛ المورد، ص ۹۰).
- استیطراد: انحراف، گریز زنی، از شاخی به شاخی پریدن؛ ضمیمه، پیوست (ذیل طرد، ص ۶۲۰).
- خارج شدن از موضوع، انحراف از موضوع. (المنجد فی ...، ص ۹۰۵؛ المورد، ص ۹۲). معنی «از شاخی به شاخی پریدن» و «ضمیمه، پیوست» غلط است.
- استعاز: قرض گرفتن (چیزی را) (ذیل عور، ص ۷۳۵).
- این معنی غلط است، در عربی چیز را قرض نمی‌گیرند، بلکه آن را به عاریت می‌گیرند.
- استعارة: وام‌گیری، عاریت‌خواهی، استعاره (ذیل عور، ص ۷۳۵).
- (عمل) عاریت خواستن، طلب عاریت، عاریت‌خواهی.
- استعلام عن: تحقیق، جست‌وجو، پرسش (درباره موضوعی) (ذیل علم، ص ۷۱۴).
- کسب آگاهی، پرسش.

- **إِسْتَعْفَلٌ**: احمق یا نادان پنداشتن؛ مسخره کردن، آلت دست خود قرار دادن، دست انداختن (کسی را)، سربه‌سر (کسی) گذاشتن (ذیل غفل، ص ۷۵۸).
- **هَمَّةٌ** معنی‌های بالا غلط است (← المنجد، فرهنگ الیاس العصری، لاروس، المنجد الابدی، المعجم الرسیط، المورد، و المنجد فی ...).
- **إِسْتِغْلَالِيٌّ**: انتفاعی، استثماری (ذیل غلّ، ص ۷۵۹).
- ۱. استثمارگر، بهره‌کش. ۲. استثمارگرایانه، از روی بهره‌کشی، سودجویانه (المنجد فی ...، ص ۱۰۶۲؛ المورد، ص ۹۵).
- **إِسْتِفْسَارٌ**: تحقیق، استفسار (درباره کسی یا چیزی) (ذیل فسر، ص ۷۹۵).
- (عمل) توضیح خواستن، تفسیرخواهی، استفسار (المنجد فی ...، ص ۱۰۹۴؛ المورد، ص ۹۶).
- **إِسْتِفْهَامٌ**: تحقیق (در مورد ...، پیرامون ...) (ذیل فهم، ص ۸۱۳).
- معنی بالا غلط است (المنجد فی ...، ص ۱۱۱۲؛ المورد، ص ۹۶).
- **إِسْتِیْلَامٌ**: قبض رسید؛ تحویل‌گیری، پذیرش؛ اشتغال (ذیل سلم، ص ۴۶۹).
- (جنس، بسته پستی و مانند آن‌ها) تحویل گرفتن (المنجد فی ...، ص ۶۹۵؛ المورد، ص ۹۹).
- **إِسْتِهْلَاكِيٌّ**: استهلاکی (ذیل هلک، ص ۱۱۶۰).
- مصرفی (المنجد فی ...، ص ۱۴۸۷؛ المورد، ص ۱۰۲).
- **أَسْطُورَةٌ**: افسانه، اسطوره، داستان (ص ۱۶).
- معنی «داستان» غلط است.
- **أَسْطُورِيٌّ**: افسانه‌ای، اسطوره‌ای، داستانی (ص ۱۶).
- معنی «داستانی» غلط است.
- **أَسْفَعٌ**: گندم‌گون، سیه‌چهره (ذیل سفح، ص ۴۵۵).
- **بِرْنَزَةٌ**: سیاه مایل به قرمز، خرمایی‌رنگ (المنجد فی ...، ص ۶۷۴؛ المورد، ص ۱۰۶).
- **أَسْمَرٌ**: سیه‌چهره، سبزه، گندمگون (ذیل سمر، ص ۴۷۳).
- معنی «سیه‌چرده» غلط است.
- **إِشْبَاعٌ**: سیری، پری، اشباع؛ ارضاء؛ امتناع (ذیل شبع، ص ۴۹۹).
- ۱. (عمل) سیر کردن. ۲. (عمل) خیس کردن، (عمل) خیساندن (المورد، ص ۱۰۹؛ المنجد فی ...، ص ۷۴۰).
- **إِشْتِهَاءٌ**: ولع، میل، آرزو، علاقه، اشتیاق، تمایل، عطش، هوس، میل شدید، شوروشوق؛ شهوت، میل جنسی؛ اشتها (ذیل شها، ص ۵۴۳).
- معادل‌های «ولع، میل، آرزو، علاقه، اشتیاق، تمایل، عطش، هوس، میل شدید، شوروشوق» غلط است (المنجد فی ...، ص ۸۰۱؛ المورد، ص ۱۱۲).
- **أَشْهَلٌ**: دارای چشم‌های تیره، چشم‌آبی (ذیل شهل، ص ۵۴۳).
- دارای چشمان میشی.
- **أَطَاقَةٌ**: توانایی، توان، قدرت، استطاعت، تاب، طاقت (ذیل طوق، ص ۶۳۹).
- معنی «توانایی، توان، قدرت، استطاعت» غلط است (المورد، ص ۱۲۲؛ المنجد فی ...، ص ۹۲۶).
- **أَطَالَ لِسَانَهُ**: پرگویی کرد، روده‌درازی کرد، زبان‌درازی کرد (ذیل طول، ص ۶۴۰).
- گستاخی کردن، جسارت کردن، زبان‌درازی کردن (المنجد فی ...، ص ۹۲۸).
- **أَعَارَ**: وام دادن، عاریت دادن، قرض دادن (به کسی چیزی را) (ذیل عور، ص ۷۳۵).

أَلْعَابُ الْقُوَى: بازی‌های ورزشی مبتنی بر نیروی جسمانی، ورزش‌های پهلوانی (ذیل قوّة، ص ۸۹۳)؛ همچنین:

أَلْعَابُ الْقُوَى: ورزش‌های قدرتی (مثلاً: وزنه‌برداری، دوومیدانی) (ذیل لعب، ص ۹۷۰).

● دوومیدانی.

أَمْلَسُ: صاف، برّاق، نرم، لطیف (ذیل ملس، ص ۱۰۳۱).

● معنی «برّاق» غلط است (المنجد فی ...، ص ۱۳۵۵؛ المورد، ص ۱۷۱).

أَنَاة: متانت، تأمل، حوصله، بردباری، پایداری، استقامت (ذیل أنى، ص ۳۲).

● ۱. حلم، بردباری، شکیبایی ۲. درنگ، تأمل (المنجد فی ...، ص ۵۰).

إِنْبَجَسَ: روان شدن، با شدت جریان یافتن (ذیل بجز، ص ۴۲).

● (آب) فوران کردن، با شدت بیرون زدن (المنجد فی ...، ص ۶۵).

إِنْتِاجِي: تولیدکننده، مولد (ذیل نتج، ص ۱۰۵۵).

● تولیدی (المورد، ص ۱۷۶؛ المنجد فی ...، ص ۱۳۸۱).

إِنْجِرَاف: انحراف، انشعاب؛ کژی، میل، شیب، سرازیری (ذیل حرف، ص ۱۸۳).

● به‌جز «کزی»، همه معادل‌های بالا غلط است.

إِنْخَمَقَ: عصبانی شدن، خشمگین شدن، از کوره در رفتن (ذیل حقم، ص ۲۲۲).

● احمق شدن، بی‌شعور شدن (المورد، ص ۱۸۵).

إِنْخَدَلَ: درماندن، گرفتارماندن؛ بی‌پناه شدن، دچار شکست شدن، نومید شدن (ذیل خذل، ص ۲۴۸).

● ۱. به‌هنگام نیاز تنها ماندن، پشت (کسی) خالی شدن، بی‌یار و یاور شدن. ۲. سرخورده شدن،

● معنی «وام دادن، قرض دادن» غلط است. در عربی پول را وام یا قرض می‌دهند و چیز را عاریت می‌دهند.

أَعَاذَ: وام‌دهی، قرض‌دهی (ذیل عور، ص ۷۳۵).

● عاریه، (عمل) عاریه دادن.

أَعَالَة: خرجی، گذران، معاش (ذیل عول، ص ۷۳۷).

● تأمین معاش، تأمین قوت، برآورده کردن مایحتاج (المنجد فی ...، ص ۱۰۳۶؛ المورد، ص ۱۲۶).

أَعْجَابُ ب: شیفستگی، تحسین، خشنودی، رضایت؛ تحسین‌انگیزی، تشویق؛ غرور، تکبر؛ خودپسندی، خودبینی (ذیل عجب، ص ۶۶۰).

● ۱. شگفتی، تعجب. ۲ (عمل) پسندیدن، (عمل) خوش داشتن (المنجد فی ...، ص ۹۴۷؛ المورد، ص ۱۳۰).

● **إِعْجَابُ** در صورتی که با الذات یا النفس همراه باشد، به معنی «خودپسندی، خودبینی» است (همان).

أَقْتَبَسَ: فراگیری (علم و دانش)؛ قرض‌گیری، وام‌گیری (مجازاً) (ذیل قیس، ص ۸۲۳).

● معنی‌های بالا غلط است (المنجد فی ...، ص ۱۱۲۰؛ المورد، ص ۱۴۵).

الْاِقْتِصَادِيَّات: اقتصاد (ذیل قصد، ص ۸۵۴).

● عناصر و اجزای اقتصاد، امور اقتصادی، مسائل اقتصادی (المنجد فی ...، ص ۱۱۵۸).

إِكْتِرَاث: مراقبت، مواظبت، توجه، اعتنا، تمایل (ذیل کرث، ص ۹۱۵).

● معنی‌های بالا غلط است (المنجد فی ...، ص ۱۲۲۳؛ المورد، ص ۱۵۱).

إِكْتِنَاءٌ ذَاتِيَّ: خودمختاری (سیا)؛ استقلال (مالی) (ذیل کَفَى، ص ۹۳۲).

● خودکفایی. معادل خودمختاری در عربی حُكْم ذاتی است.

- آرزوهای (کسی) نقش برآب شدن است (المنجد فی ...، ص ۳۷۰).
- اِنْجِذَالٌ**: بی‌کسی، رهاشدگی، تهیایی، شکست، ناتوانی (ذیل خذل، ص ۲۴۸).
- عدم یاری، عدم حمایت، (عمل) یاری نشدن به هنگام نیاز، تنها ماندن، پشت (کسی) خالی شدن (المنجد، ص ۳۷۰).
- اِنْزِعَاجٌ**: زحمت، دردسر، ناراحتی؛ اضطراب؛ آشفتگی، پریشان، دستپاچگی (ذیل زعج، ص ۴۱۱).
- معادل‌های بالا، به‌جز «ناراحتی»، غلط است (المنجد فی ...، ص ۶۱۳؛ المورد، ص ۱۸۸).
- اِنْسَحَبَ عَلٰی**: منطبق شدن، شامل شدن (ذیل سحب، ص ۴۳۹).
- **اِنْسَحَبَ عَلٰی**: به‌اجرا درآمدن، اجرا شدن، عملی شدن (المورد، ص ۱۸۹).
- اِنْسٌ**: آداب‌دانی، ... دوستی (ذیل انس، ص ۳۱).
- معنی‌های بالا غلط است. اولین معنی انس «انس، الفت» است. اما در فرهنگ، معادل‌های مزبور جزء معادل‌های سوم و هفتم آمده‌است.
- اِنْطِوَاءِیٌّ**: درون‌گرد، خودمركز، خودمحور، درون‌گرایانه (ذیل طوی، ص ۶۴۲).
- (شخص) درون‌گرا (المورد، ص ۱۹۳؛ المنجد فی ...، ص ۹۲۹).
- اِنْطُولُوجِیٌّ**: هستی‌شناسی (فلسفه) (ص ۳۱).
- **اِنْطُولُوجِیَّا**: هستی‌شناسی، علم موجودات (المنجد فی ...، ص ۴۸).
- اِنْقَافَةٌ**: غرور، اعراض، عدم پذیرش، ابا (ذیل انف، ص ۳۱).
- عزت نفس، عزت و کرامت (المنجد فی ...، ص ۴۸).
- اِنْفِعَالٌ**: بی‌ارادگی، ... تحمل، عدم مقاومت؛ انگیزش، تحریک، تهییج؛ هیجان، برانگیختگی، انفعالات (ذیل فعل، ص ۸۰۳).
- معنی‌های بالا غلط است (← المنجد فی ...، ص ۱۱۰۲؛ المورد، ص ۱۹۷). تحمل و عدم مقاومت نیز متضادند، نه مترادف.
- اِنْهَزَامٌ**: شکست، ناکامی، حرمان؛ فرار، گریز، هزیمت، عقب‌نشینی (ذیل هزم، ص ۱۱۵۶).
- شکست، هزیمت (المنجد فی ...، ص ۱۴۸۳؛ المورد، ص ۲۰۲).
- اِنْهَزَاوِیَّةٌ**: احساس شکست، یأس، ناامیدی، ... (ذیل هزم، ص ۱۱۵۶).
- روحیه شکست، روحیه تسلیم‌طلبی، عدم اعتقاد به پیروزی (المنجد فی ...، ص ۱۴۸۳؛ المورد، ص ۲۰۲).
- اِنْهَمَاکٌ**: اسارت محض، شیفتگی، جذب، دلبستگی، استغراق؛ دلمشغولی، فکر و ذکر، مشغله ذهنی (ذیل همک، ص ۱۱۶۴).
- (در کاری) غرق شدن، استغراق (المنجد فی ...، ص ۱۴۹۰؛ المورد، ص ۲۰۲).
- اِنْوَرَاقِ الْاِعْتِمَادِ**: اعتبارنامه (ذیل ورق، ص ۱۱۹۹).
- **اوراق اعتماد**: استوارنامه.
- اِنْیَاسٌ**: شادمان‌سازی، نشاط‌انگیزی، دوستی، صمیمیت، خون‌گرمی، خوش‌مشربی (ذیل انس، ص ۳۱).
- مؤانست، الفت، انس.
- بِالطَّبِیْعِ**: فطرتاً، ذاتاً، طبعاً؛ البته، حتماً، طبیعتاً (ذیل طبع، ص ۶۱۵).
- **بِالطَّبِیْعِ** به معنی طبعاً است (← طبعاً).
- بِتَمَهُّلٍ**: به‌کندی، به‌آهستگی؛ رفته‌رفته، به‌تدریج (ذیل مهل، ص ۱۰۴۰).

- معنی‌های بالا غلط است (المنجد فی ...، ص ۱۳۶۴؛ المورد، ص ۳۷۳).
- بُخَنَقَ**: روسری، چادر (ص ۴۴).
- مقنعه (قاموس الیاس العصری، ص ۵۲). علاوه‌براین، روسری و چادر مترادف نیستند.
- بِرْطَمَ**: حرف بی‌ربط زدن، یاوه گفتن؛ به لکنت افتادن؛ لب برچیدن (ازخشم)؛ خشمناک شدن (ذیل برطم، ص ۵۴).
- ۱. (به هنگام ناراحتی) لب ورچیدن، لب‌لوجه آویزان کردن. ۲. خشمگین شدن، عصبانی شدن (المورد، ص ۲۳۲).
- بُرْعَمَ**: جوانه، غنچه؛ شکوفه، گل (ذیل برعم، ص ۵۴).
- معنی «شکوفه، گل» غلط است (المنجد فی ...، ص ۸۲). جوانه با غنچه مترادف نیست.
- بِرِقِشَ**: نوعی سهره یا گنجشک (ذیل برقش، ص ۵۴).
- معنی «گنجشک» غلط است.
- بَشِمَ**: سیری، اشباع، بی‌میلی، بی‌زاری، تنفر (ذیل برم، ص ۶۱).
- سنگینی غذا (بر معده)، رودل (المنجد الابجدی، ص ۹۵).
- بَصْمَة**: چاپ، طبع (ذیل بصم، ص ۶۲).
- ۱. مهر. ۲. اثر، علامت، نشان (المنجد فی ...، ص ۹۷). **بصمة الإصبع**: اثر انگشت.
- بَصْمَة الختم**: مهر، چاپ و زدن مهر (ذیل بصم، ص ۶۲).
- اثر مهر، جای مهر (روی چیزی). **ختم** به معنی «مهر» و **بصمة** به معنی «اثر» است.
- بَطَاء**: کندی، سستی (ذیل بط، ص ۶۳).
- ۱. کندی، آهستگی. ۲. تأخیر و معطلی (المنجد فی ...، ص ۹۷).
- بَطَر**: گستاخی، بی‌پروایی، جسارت، غرور، خودخواهی (ذیل بطر، ص ۶۳).
- ۱. ناسپاسی، ناشکری، کفران نعمت. ۲. غرور (المنجد فی ...، ص ۹۹).
- بَغْتَة**: شگفت، شگفتی، حادثه شگفت (ذیل بغت، ص ۶۸).
- غافلگیری (المنجد فی ...، ص ۱۰۶). شگفت (صفت)، شگفتی (اسم)، و حادثه شگفت مترادف نیستند.
- بَلَاغ**: کفایت، بسندگی، شایستگی (ذیل بلغ، ص ۷۴).
- بلاغ به معنی بلغة است (← بَلْغَة).
- بَلْشُون**: بوتیمار، حواصیل (ص ۷۳).
- بوتیمار، غمخورک (بوتیمار با حواصیل متفاوت است).
- بَلَّغ السبیل الزبئی**: موضوع به اوج خود رسید، کار به منتها درجه رسید (ذیل بلغ، ص ۷۴).
- اوضاع بحرانی شد، اوضاع از کنترل خارج شد (المنجد فی ...، ص ۶۰۶؛ المورد، ص ۲۴۷).
- بَلْغَة**: کفایت، بسندگی، شایستگی (ذیل بلغ، ص ۷۴).
- حداقل معیشت، روزی بخورونمیر، مقدار کفایت، قوت لایموت (المنجد فی ...، ص ۱۱۶). علاوه‌براین، کفایت و بسندگی با شایستگی مترادف نیستند.
- البنک الدولي**: بانک بین‌المللی (ذیل بنک، ص ۷۸).
- بانک جهانی.
- بَهْرَجَان**: خردریز، بنجل، مخلفات، زواید (ذیل بهرج، ص ۸۰).
- ۱. چیز تقلبی، چیز جعلی، بدلی. ۲. زوروق، نوار زوروق. ۳. پارچه زربفت (المنجد فی ...، ص ۱۲۵).

- بُوظَة:** نوعی آشامیدنی شبیه آبجو (ص ۸۳).
- بستنی (المورد، ص ۲۵۲؛ المنجد فی ...، ص ۱۳۰).
- تَأْثِث:** مبلمان (ذیل اَثّ، ص ۴).
- (عمل) اثاثیه گذاشتن، تجهیز خانه (یا اداره)، میله کردن (تأثیث اسم مصدر اَثّ است).
- تَأْكُد:** اطمینان (ذیل اُكْد، ص ۲۱).
- حصول اطمینان، خاطر جمع‌ی، (عمل) مطمئن شدن (المنجد فی ...، ص ۳۳).
- تَأْتِق:** آراستگی، برازندگی (ذیل اَتَق، ص ۳۲).
- شیک بودن، خوش سلیقه بودن، شیکی و آراستگی (المنجد فی ...، ص ۴۹). علاوه بر این، آراستگی با برازندگی مترادف نیست.
- تَبَجَّح:** لاف زدن، بالیدن، نازیدن (به چیزی) (ذیل بجح، ص ۴۲).
- پز دادن، فیس و افاده کردن، فخر فروختن (المنجد فی ...، ص ۶۴).
- تَبَجَّح:** لاف، بالیدن، نازش (ذیل بجح، ص ۴۲).
- (عمل) پز دادن، فیس و افاده داشتن.
- تَبَرَّع:** بخشش، هدیه؛ سهم؛ اعانه (ذیل برع، ص ۵۴).
- ۱. اعانه، کمک، دهش. ۲. (عمل) دادن، اعطا، (عمل) بخشیدن. ۳. داوطلبی، (عمل) داوطلب شدن.
- تَبَرَّك ب:** بهره بردن، لذت بردن، دل شاد شدن (ذیل برک، ص ۵۵).
- به فال نیک گرفتن (المورد، ص ۲۶۹؛ المنجد فی ...، ص ۳۵).
- تَجَامَل:** نسبت به هم خوش رفتار بودن، با یکدیگر خوش رفتاری کردن (ذیل جمل، ص ۱۴۷).
- به کسی تعارف کردن (المورد، ص ۲۷۵).
- تَجَانَب:** در کنار (چیزی) رفتن یا قرار گرفتن، کنار (کسی) راه رفتن، در امتداد (چیزی) رفتن (ذیل جنب، ص ۱۴۹).
- تجانب به معنی اجتناب است (← اجتناب) **تَجَدَّد:** تولّد (ذیل جَدّ، ص ۱۲۱).
- ۱. (عمل) نو شدن، نوگرایی، تجدد. ۲. تجدید حیات (المنجد فی ...، ص ۱۸۳).
- تَجَنَّب:** در کنار (چیزی) رفتن، کنار (کسی) راه رفتن، در امتداد (چیزی) رفتن (ذیل جنب، ص ۱۴۹).
- تجنّب به معنی اجتناب است (← اجتناب) **تَحَامَل عَلَى نَفْسِهِ:** به خود قوت داد، ... (ذیل حمل، ص ۲۲۲).
- معنی بالا غلط است.
- تَحَرَّف:** پیچیده و کج شدن، مایل شدن؛ خارج یا منحرف شدن، منحرف شدن (ذیل حرف، ص ۱۸۲).
- ۱. تحریف شدن، قلب معنا شدن. ۲. (از کسی) خود را کنار کشیدن، به یک طرف رفتن (المنجد فی ...، ص ۲۷۳؛ المورد، ص ۲۸۵).
- التَّحْلِيلُ النَّفْسِي:** تحلیل روان‌شناختی (ذیل نفس، ص ۱۱۰۶).
- روان‌کاوی.
- تَخَادَّل:** سست شدن، وا دادن، نیرو باختن؛ افسرده، پژمرده شدن (ذیل خذل، ص ۲۴۸).
- ۱. (قوم) یکدیگر را یاری نکردن، پشت هم را خالی کردن. ۲. (پا) سست شدن، ضعیف شدن است (المنجد فی ...، ص ۳۷۱).
- تَخَادَّل:** خستگی، ناتوانی، درماندگی؛ اختلاف، جدایی (ذیل خذل، ص ۲۴۸).

- ۱. (عمل) خالی کردن پشت کسی، یاری نرساندن، تنها گذاشتن. ۲. ضعف، سستی، ناتوانی (المنجد، ص ۳۷۱).
- تَدْعِيم: ...، نگهداری، ... (ذیل دعم، ص ۳۰۸).
- حمایت، پشتیبانی (المورد، ص ۳۰۰؛ المنجد فی ...، ص ۴۶۶).
- تَدْبَدَب: تاب خوردن، معلق بودن، آویزان بودن (ذیل ذبذب، ص ۳۳۴).
- نوسان کردن، نوسان داشتن (المورد، ص ۳۰۲؛ المنجد فی ...، ص ۵۰۵).
- تَرَاوَحَ تَيْنَ: در تناوب بودن، در نوسان بودن، در تغییر بودن (میان دو چیز) (ذیل روح، ص ۳۹۶).
- بین دو عدد بودن، در حدود فلان ... و بهمان ... بودن (المنجد فی ...، ص ۵۹۶؛ المورد، ص ۳۰۵).
- تَرَفَّعَ: خود را برتر شمردن (از ...)، فخرفروشی کردن (به خاطر چیزی)، حقیر شمردن، خوار شمردن (کسی را) (ذیل رفع، ص ۳۸۱).
- (از بدی، زشتی) استتکاف ورزیدن، کسر شأن خود دانستن، دوری جستن (المنجد فی ...، ص ۵۷۱؛ المورد، ص ۳۰۹).
- تَرَفَّعَ: غرور، فخرفروشی، تکبر (نسبت به چیزی)، تحقیر، خوارشماری (چیزی را) (ذیل رفع، ص ۳۸۲).
- (از بدی، زشتی) استتکاف، دوری، تبری (المنجد فی ...، ص ۵۷۱).
- تَوَهَّهَ: مسخرگی، هرزگی، هر چیز باطل و بیهوده؛ دروغ، حقه، حيله (ذیل تره، ص ۹۷).
- ۱. چیز بی ارزش، چیز بی فایده، خرت‌وپرت. ۲. سخن بیهوده و بی معنی، یاوه، شروور. ۳. باطل، بیهوده. ۴. رویداد بد، پیشامد ناگوار. ۵. راه فرعی (المنجد فی ...، ص ۱۴۷).
- تَشْبِيه: تشبیه، مقایسه؛ تمثیل، حکایت، قصه؛ تشبیه، انسان‌انگاری، انتساب صفات انسانی به خداوند (الهیات) (ذیل شبه، ص ۵۰۱).
- معنی‌های «مقایسه» و «تمثیل، حکایت، قصه» غلط است (المنجد فی ...، ص ۷۴۴؛ المورد، ص ۳۲۰).
- تَشَدَّقَ ب: لاف زدن، گزافه‌گویی کردن، مبالغه کردن (در مورد چیزی)، وراچی کردن، پرچانگی کردن، مهمل گفتن؛ متحیر شدن، انگشت به دهان شدن (ذیل شفق، ص ۵۰۹).
- ۱. (برای تظاهر به فصاحت) لب‌ولوچه پیچاندن، گوشه دهان را چرخاندن. ۲. (با چرخاندن گوشه دهان) مردم را مسخره کردن. ۳. (سخن) کش دادن، طول و تفصیل دادن و بی ملاحظه حرف زدن (← المنجد فی ...، ص ۷۵۴) و (المورد، ص ۳۲۱). همه معنی‌های موجود در فرهنگ به جز «وراچی کردن، پرچانگی کردن» غلط است.
- تَشَرَّدَ: ...؛ ولگردی کردن، هرزه گشتن (ذیل شرد، ص ۵۱۲).
- معنی‌های بالا غلط است (المنجد فی ...، ص ۷۵۸؛ المورد، ص ۳۲۱).
- تَشْرِيد: اخراج، تبعید، نفی بلد (ذیل شرد، ص ۵۱۲).
- ۱. (عمل) آواره کردن، آواره‌سازی. ۲. بی‌خانمانی، خانه‌به‌دوشی (المنجد فی ...، ص ۷۵۸؛ المورد، ص ۳۲۱).
- تَضَدِيق: اعتقاد، ایمان (مثلاً به موضوعی) (ذیل صدق، ص ۵۶۴).
- معنی‌های بالا غلط است (← المورد، ص ۳۲۵؛ المنجد فی ...، ص ۸۲۵).

- التَّصْوِيزُ الشَّمْسِيَّ:** فیلم‌برداری (ذیل صور، ص ۵۸۹).
- عکاسی، عکس گرفتن، عکس‌برداری.
- تَغْيِيفُ:** سرزنش سخت، نکوهش، گوشمالی (ذیل عنف، ص ۷۲۸).
- توبیخ، برخورد تند، سرزنش شدید (المنجد فی ...، ص ۱۰۲۷؛ المورد، ص ۳۴۱).
- تَغْيِيبُ:** ...، گریز (ذیل غیب، ص ۷۶۹).
- معنی بالا غلط است (← المورد، ص ۳۴۵؛ المنجد فی ...، ص ۱۰۶۹).
- تَشْوِيلُ:** ...، شاخ‌وبرگ، ... (ذیل فصل، ص ۷۹۸).
- معنی بالا غلط است.
- تَقْبَلُ:** قابلیت، توان پذیرش، قوه پذیرش (ذیل قبل، ص ۸۲۶).
- معنی‌های بالا غلط است (المورد، ص ۳۵۱؛ المنجد فی ...، ص ۱۱۲۵).
- تَكْلَفَةُ:** بی‌ثبات، کسی که اعتماد به نفس ندارد، کسی که پیوسته به دیگران تکیه دارد (ذیل وکل، ص ۱۲۳۸).
- وابسته به دیگری، متکی به دیگران، سربار (المنجد فی ...، ص ۱۵۵۶؛ المورد، ص ۳۶۰).
- تَكْهَنُ:** ...، حدس، گمان (ذیل کهن، ص ۹۴۳).
- معنی بالا غلط است (المنجد فی ...، ص ۱۲۵۵؛ المورد، ص ۳۶۲).
- تَلْتَمُ وِ اِلْتَمَمُ:** چهره خود را پوشاندن، رو گرفتن؛ خود را پوشاندن، لثام زدن، رو بند زدن (ذیل لثم، ص ۹۵۸).
- بر بینی یا دهان رو بند گذاشتن، دهان یا بینی را پوشاندن (المنجد فی ...، ص ۱۲۷۱).
- تَمْنَعُ:** رد، عدم قبول (ذیل منع، ص ۱۰۳۸).
- امتناع، خودداری، اجتناب، احتراز (المورد، ص ۳۷۳).
- تَمَهَّلُ:** کندی، آهستگی، مهلت‌داری (ذیل مهل، ص ۱۰۴۰).
- تأنی در کار، انجام آرام کار، انجام کار از سر حوصله (المنجد فی ...، ص ۱۳۶۴؛ المورد، ص ۳۷۳).
- تَمِيْحُ:** مایع‌سازی، مایع‌شدگی؛ ذوب‌شدگی (ذیل ميع، ص ۱۰۴۷).
- ۱. ذوب، (عمل) ذوب شدن. ۲. (عمل) آب شدن، میعان (المنجد فی ...، ص ۱۳۷۲؛ المورد، ص ۳۷۴).
- تَنْسِيقُ:** منظم‌سازی، آرایش؛ ترتیب، ...، نظام‌دهی؛ نظم؛ نظام‌بندی، روشمند کردن؛ اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده (ذیل نسق، ص ۱۰۷۸).
- هماهنگی (المنجد فی ...، ص ۱۴۰۶؛ المورد، ص ۳۷۸).
- تَنَاطُرُ:** پراکنده‌سازی (مثلاً: مسلسل، گلوله‌ها را) (ذیل نثر، ص ۱۰۵۶).
- پراکنده بودن یا پراکنده شدن، پراکندگی، پخش، انتشار، پراکنش (المورد، ص ۳۷۴). (المنجد فی ...، ص ۱۳۸۴).
- تَنْفَسُ الصُّعْدَاءِ:** از ته دل آه کشید، آه عمیق کشید (ذیل صعد، ص ۵۷۱).
- نفس راحتی کشید، خیالش راحت شد (المنجد فی ...، ص ۸۳۳؛ المورد، ص ۶۹۴).
- تَنْكُسُ:** وازایابی (ذیل نکس، ص ۱۱۲۲).
- نگارنده تاکنون واژه وازایابی را در جایی نیافته‌است.
- تَنْوَقُ وِ تَنْيَقُ:** سختگیر بودن، مشکل‌پسند بودن، باریک‌بین بودن (در کاری) (ذیل نوق، ص ۱۱۳۶).

- ۱. قاطع، با عزم راسخ، مصمم، ثابت قدم ۲. [نظر] قطعی، نهایی، تزلزل‌پذیر، لایتغیر ۳. عاقلانه، سنجیده، معقول (المنجد فی ...، ص ۲۸۰؛ المورد، ص ۴۴۴).
- **حاشا لک أن:** مبادا که تو (ذیل حشا، ص ۱۹۴).
- از تو به دور است، از تو بعید است (المنجد فی ...، ص ۲۹۱؛ المورد، ص ۴۴۵).
- **حَجَنَ:** خم کردن، تا کردن، منحنی کردن (چیزی را) (ذیل حجن، ص ۱۷۱).
- (چوب) خم کردن، خماندن (المنجد فی ...، ص ۲۵۷). معنی «تا کردن» غلط است و معنی «منحنی کردن» دقیق نیست.
- **الْحَمِيَّةُ الْقَوْمِيَّةُ:** تعصب نژادی، میهن‌پرستی افراطی، شووینسم (ذیل حمو، ص ۲۲۴).
- **حَمِيَّةٌ مَلِيٌّ، عِرْقٌ مَلِيٌّ.**
- **حَمَالَةٌ:** تیر، شاه تیر، تیرک اصلی، پی، ستون اصلی ساختمان، حَمَال (ذیل حمل، ص ۲۲۳).
- ستون، به‌ویژه ستون اصلی (المورد، ص ۴۸۸). دیگر معنی‌ها غلط‌اند.
- **خَاتِرٌ:** فریبکار، نابکار، خیانت‌پیشه (ذیل ختر، ص ۲۴۴).
- معنی «فریبکار، نابکار» غلط است (← المنجد فی ...، ص ۳۶۴؛ المورد، ص ۴۹۸).
- **خَتَّارٌ:** خائن، خیانت‌پیشه، فریبکار، نابکار (ذیل ختر، ص ۲۴۴).
- معنی «فریبکار، نابکار» غلط است (المنجد فی ...، ص ۳۶۴؛ المورد، ص ۵۰۴).
- **خَتَرٌ:** فریفتن، گول زدن (کسی را)، غدر ورزیدن، خیانت کردن، نابکاری کردن (با کسی) (ذیل ختر، ص ۲۴۴).
- (در خوراک، پوشاک) خوش‌سلیقه شدن، شیک‌پوش شدن، خوش‌ذوق شدن (المنجد فی ...، ص ۱۴۶۵؛ المورد، ص ۳۸۲).
- **تَهَكُّمِيٌّ:** ...، طعنه‌آمیز، کنایه‌دار، توهین‌آمیز، تحقیرآمیز (ذیل تهکم، ص ۱۱۵۸).
- معنی‌های بالا غلط است (المنجد فی ...، ص ۱۴۸۶؛ المورد، ص ۳۸۴).
- **ثَنَائِيٌّ:** مدحی، مدیحی، ستایش، تمجیدی (ذیل ثنی، ص ۱۱۳).
- تحسین‌آمیز، تقدیرآمیز، ستایش‌برانگیز (المنجد فی ...، ص ۱۷۳).
- **ثَوْرَةٌ:** تحریک، هیجان، اضطراب؛ سرکشی، طغیان؛ انقلاب، شورش، طغیان، جنبش، آشوب (ذیل ثور، ص ۱۱۴).
- معنی «تحریک، اضطراب، جنبش، آشوب» غلط است (المنجد فی ...، ص ۱۷۵).
- **جَوْشٌ:** له کردن، خرد کردن، کوبیدن، آسیا کردن (ذیل جرش، ص ۱۲۸).
- ۱. نیم‌کوفته کردن، بلغور کردن (دانه گندم و مانند آن). ۲. کوبیدن، خرد کردن، پودر کردن (المنجد فی ...، ص ۱۹۴).
- **جِلْدٌ لَمَاعٌ:** چرم برقی (ذیل لمع، ص ۹۸۲).
- ورنی، چرم ورنی.
- **الجَيْشُ الْمُرَابِطُ:** ارتش (مصر) (ذیل ربط، ص ۳۵۳).
- **الجيش به معنی «ارتش» و المرابط نیز به معنی «سنگرگرفته، در سنگر، آماده در سنگر» است (المورد، ص ۱۰۱۳).**
- **حازمٌ:** استوار، مصمم، پابرجا؛ محتاط، پرحزم، پخته، دوراندیش (ذیل حزم، ص ۱۸۷).

- بدترین نوع خیانت (المنجد فی ...، ص ۳۶۴؛ المورد، ص ۵۰۴).
- **خَدَوْرَ**: ... مفلوج شدن، فلج شدن (ذیل خدر، ص ۲۴۶).
- معنی «مفلوج شدن، فلج شدن» غلط است (المنجد فی ...، ص ۳۶۷؛ المورد، ص ۵۰۵).
- **خَدَلَّ**: رها کردن، ترک کردن، ... (ذیل خذل، ص ۲۴۸).
- دست از یاری (کسی) برداشتن، (کسی را) به هنگام نیاز تنها گذاشتن، پشت (کسی را) خالی کردن (المنجد فی ...، ص ۳۷۰).
- **خَدَلَّان**: نامیدی، یأس؛ ناتوانی، درماندگی، بی‌پناهی (ذیل خذل، ص ۲۴۸).
- فروگذاری در یاری‌رسانی، عدم مساعدت، (عمل) یاری نکردن (المنجد، ص ۳۷۰).
- **خَوْش**: خراشیدن، تراشیدن؛ خارانیدن (ذیل خرش، ص ۲۵۲).
- معنی «تراشیدن» و «خارانیدن» غلط است (المنجد فی ...، ص ۳۷۶؛ المورد، ص ۵۰۸).
- **خَفَّةُ الدَّم**: خوش‌مشربی، زنده‌دلی، لطف و ظرافت (ذیل خف، ص ۲۷۰).
- تودل‌برویی، دوست‌داشتنی بودن، خوش‌گوشتی (المورد، ص ۵۱۶).
- **خَفَّةُ الزُّوْح**: همان معنی [خَفَّةُ الدَّم]؛ نشاط، شور، زنده‌دلی (ذیل خف، ص ۲۷۰).
- تودل‌برویی، دوست‌داشتنی بودن، خوش‌گوشتی (المورد، همان).
- **خَفِيفُ الدَّم**: دل‌پذیر، دل‌زنده، خوش‌معاشرت (ذیل خف، ص ۲۷۰).
- تودل‌برو، دوست‌داشتنی، خوش‌گوشت (المنجد فی ...، ص ۴۰۶؛ المورد، ص ۵۱۸).
- **خُلُود**: ...؛ اقامت، توقف (ذیل خلد، ص ۲۷۵).
- معنی «اقامت، توقف» غلط است (المنجد فی ...، ص ۴۱۰).
- **خُنْثَى**: خنثی (ذیل خنث، ص ۲۸۶).
- در فارسی به کسی که فاقد دستگاه تناسلی یا اندام جنسی متمایز و رشدیافته باشد خنثی می‌گویند (فرهنگ بزرگ سخن)، حال آنکه در عربی به موجود دوجنسی، هم مذکر و هم مؤنث، خنثی می‌گویند (المنجد فی ...، ص ۴۲۷؛ المورد، ص ۵۲۵).
- **خَبِطَ بَكْرَةَ**: نخ، ریسمان (ذیل بکر، ص ۷۱).
- نخ قرقره.
- **دَأْب**: استقامت، پایداری، خستگی‌ناپذیری؛ اعتماد (ذیل دأب، ص ۲۹۵).
- ۱. پشتکار، جدیت در کار. ۲. عادت، طبع، خوی (المنجد فی ...، ص ۴۴۱؛ المورد، ص ۵۳۱).
- **دَأْبُ فِی**، **علی**: پایداری کردن، استقامت کردن، خستگی‌ناپذیر بودن (در چیزی) (ذیل دأب، ص ۲۹۵).
- (در کاری) پشتکار داشتن، جدیت داشتن (المورد، ص ۵۳۱؛ المنجد فی ...، ص ۴۴۱).
- **دَبَّوس**: سنجاق، سنجاق‌قفلی؛ چماق (ص ۲۹۷).
- ۱. سوزن ته‌گرد. ۲. پونز (المورد، ص ۵۳۶).
- دَبَّوس زینی: گل‌سینه، سنجاق‌سینه. دَبَّوس انکلیزی / افرنجی: سنجاق‌قفلی، سنجاق‌سر. (المنجد فی ...، ص ۴۴۴).
- **دَجَاجَةُ الْحَبِش**: مرغ شاخدار (ذیل دج، ص ۲۹۷).
- بوقلمون (المنجد فی ...، ص ۴۴۶؛ المورد، ص ۵۳۷).
- **دَرْكَة**: ژاندارمری، پلیس (ذیل درک، ص ۳۰۵).
- ژاندارمری (المنجد فی ...، ص ۴۶۰).
- **دِفَاع**: نگهداری (ذیل دفع، ص ۳۱۲).

- دفاع (المنجد فی ...، ص ۴۷۱؛ المورد، ص ۵۴۵).
- دَوْرِيَّةٌ: گردش (ذیل دور، ص ۳۲۵).
- دوریة چهار معنی متفاوت دارد که هیچ‌کدام «گردش» نیست (المورد، ص ۵۵۵؛ المنجد فی ...، ص ۴۹۵).
- دُرَّاح: نوعی مگس سبز و براق که از آن نوعی زهر تهیه می‌کردند (ص ۳۳۵).
- ذَرَّاحِج، مگسک (فرهنگ بزرگ سخن).
- رَاشِد: ...، معقول (ذیل رشد، ص ۳۷۲).
- معنی بالا غلط است.
- رَبَّاع: ورزشکار، پهلوان (مشت‌زن، کشتی‌گیر، وزنه‌بردار و ...). (ذیل ربیع، ص ۳۵۳).
- وزنه‌بردار (المنجد فی ...، ص ۵۲۸؛ المورد، ص ۵۷۴).
- رَبِّک: بغرنج؛ در رنج و زحمت، گرفتار مشکلات، آشفته و پریشان (ذیل ربک، ص ۳۵۴).
- سردرگم، آشفته، سراسیمه، پریشان‌حال (= آن‌که شیرازة کارها از دستش خارج شده) (المورد، ص ۵۷۵؛ المنجد فی ...، ص ۵۳۰).
- رَبَّةُ الْبَيْت: زن میزبان (ذیل رب، ص ۳۵۰).
- خانم خانه، کدبانوی خانه (المورد، ص ۵۷۵).
- رِجَالُ السُّخْرَةِ: بردگان، بندگان، عملة بیگاری (ذیل سخر، ص ۴۴۱).
- کارگران بیگاری، کسانی که به بیگاری گرفته می‌شوند. (معادل «بردگان، بندگان» غلط است).
- رُخْصَةٌ: ...، وکالت، اختیار (ذیل رخص، ص ۳۶۳).
- معنی‌های بالا غلط است (المنجد فی ...، ص ۵۴۱؛ المورد، ص ۵۸۱).
- رَشْفٌ، رَشْفٌ، رَشْفٌ، رَشْفٌ، رَشْفٌ: مزه‌مزه کردن (ذیل رشف، ص ۳۷۳).
- معنی «مزه‌مزه کردن» غلط است (← المنجد فی ...، ص ۵۸۵).
- رُضُوخ: واگذاری، ...، پذیرش، قبول؛ ... ل: تفاهم، همدردی (ذیل رضخ، ص ۳۷۵).
- معنی‌های بالا غلط است (← المورد، ص ۵۸۷؛ المنجد فی ...، ص ۵۶۰).
- رَمَشٌ: چشمک زدن (ذیل رمش، ص ۳۹۱).
- پلک زدن (در عربی چشمک زدن را غَمَزَ می‌گویند).
- رَمَشٌ: آماس چشم (ذیل رمش، ص ۳۹۱).
- ورم ملتحمه چشم.
- رَمَشٌ: مزه، مزگان (ذیل رمش، ص ۳۹۱).
- معنی «مزگان» غلط است. مزگان جمع مزه است که معادل آن در عربی رُمُوش است.
- رَمَشَةٌ: چشمک (ذیل رمش، ص ۳۹۱).
- یک پلک زدن، یک چشم به هم زدن (المنجد فی ...، ص ۵۸۶).
- رَهْلٌ: نرم بودن، سست بودن، پایین افتادن؛ فربه بودن (تن، پوست) (ذیل رهل، ص ۳۹۴).
- ۱. فروهشته شدن، شُل و وُل شدن (گوشت یا پوست بدن). ۲. متورم شدن، باد کردن (المنجد فی ...، ص ۵۹۱؛ المورد، ص ۵۹۷).
- رُجَاجٌ مُسَلِّحٌ: شیشه ایمن‌دار (ذیل سلح، ص ۴۶۳).
- شیشه ایمنی.
- رُيْتُ مَعْدِنِي: وازلین (ذیل زیت، ص ۴۲۵).
- روغن کانی، روغن معدنی (المورد، ص ۶۱۳).
- سَائِلِيَّةٌ: مایعیت، مایع‌بودگی (ذیل سیل، ص ۴۹۴).
- حالت سائل، مایع بودن، سیال بودن.
- سَدَادٌ: ...، تناسب، شایستگی (ذیل سد، ص ۴۴۲).

- معنی «شایستگی» غلط است (← المنجد فی ...، ص ۲۵۶؛ المورد، ص ۶۲۸). ضمناً بهتر است به جای «تناسب»، «مناسب بودن» نوشته شود.
- **سَطْحٌ مَائِلٌ**: سطح مایل (ذیل میل، ص ۱۰۴۸).
- سطح شیب‌دار.
- **سُفَلٌ**: ته، گودی، ورطه (ذیل سفلی، ص ۴۵۶).
- معنی «ورطه» غلط است (← المورد، ص ۶۳۵).
- **سُفْلَةٌ**: وام، قرض؛ مساعده (ذیل سلف، ص ۴۶۶).
- پیش‌پرداخت، پرداخت پیشاپیش (المنجد فی ...، ص ۶۹۰؛ المورد، ص ۶۴۱).
- **سُلُوكٌ**: اخلاق، منش (ذیل سلک، ص ۴۶۷).
- معنی بالا غلط است (المنجد فی ...، ص ۶۹۲؛ المورد، ص ۶۴۲).
- **سُنْبُوسَكٌ**: سنبوسه، سنبوسج (نوعی پیراشکی که مثلثی شکل می‌پزند) (ص ۴۷۷).
- سنبوسه پیراشکی نیست و توضیح نیز زائد است.
- **سَيْبَةٌ**: گناه، سیئه؛ شرارت؛ بدی، بداقبالی، ناهنجاری (ذیل سوء، ص ۴۸۳).
- معنی «شرارت» و «بداقبالی، ناهنجاری» غلط است (← المنجد فی ...، ص ۷۱۸؛ المورد، ص ۶۵۲).
- **سُوقِيٌّ**: عامی، پست، بی‌فرهنگ؛ بازاری، مربوط به بازار (ذیل سوق، ص ۴۸۸).
- بازاری، عامیانه (المورد، ص ۶۵۲؛ المنجد فی ...، ص ۷۲۵). معنی «عامی، پست، بی‌فرهنگ» غلط است.
- **سَيْبَانٌ**: نوعی گیاه مصری که برگ‌های آن را به‌عنوان مسهل مصرف می‌کنند (ص ۴۹۳).
- سیسبان.
- **شَارِطٌ**: قرارداد بستن، عهدنامه بستن، موافقت‌نامه امضا کردن، شرط بستن، شرط‌بندی کردن (با کسی) (ذیل شرط، ص ۵۱۳).
- ۱. در معامله شرط گذاشتن، معامله مشروط کردن.
- ۲. بر یکدیگر شرط گذاشتن، شروطی را برای هم گذاشتن (المنجد فی ...، ص ۷۶۱؛ المورد، ص ۶۵۷).
- **شَايِعٌ**: پیروی کردن، تقلید کردن (ذیل شیع، ص ۵۵۱).
- معنی «تقلید کردن» غلط است.
- **شَبُوطٌ**: ماهی کپور، نوعی ماهی بزرگ که در رودخانه‌های دجله و فرات یافت می‌شود (ص ۴۹۸).
- **شَبُوطٌ**: ماهی کپور نیست. در خوزستان به آن شبوط و گاهی شیربُد می‌گویند.
- **شَثَلَةٌ**: جوانه، نشا، گیاه نورسیده، نهال (ذیل شتل، ص ۵۰۲).
- نشا (المنجد فی ...، ص ۷۴۵؛ المورد، ص ۶۶۲).
- **شَحْزُورٌ**: توکا، سار (ذیل شحر، ص ۵۰۵).
- باسترک سیاه.
- **شَحْوَرٌ**: توکا، سار (ذیل شحور، ص ۵۰۶).
- باسترک سیاه.
- **شَدُّ أَرْزُهُ**: قوی بود، نیرومند بود، باشهامت بود، دلیر بود (ذیل شد، ص ۵۰۷).
- از او حمایت کرد، از او پشتیبانی کرد، او را یاری کرد (المورد، ص ۶۶۴؛ المنجد فی ...، ص ۷۵۲).
- **شَدِيدُ الشَّكِيمَةِ**: لجوج، یک‌دنده، لجباز، خودرأی، سرسخت، کله‌شق، خیره‌سر (ذیل شکم، ص ۵۳۵).
- باعزت‌نفس، بامناعت‌طبع، بزرگ‌منش، کسی که زیر بار زور نمی‌رود (المنجد فی ...، ص ۷۸۹).

- عزت نفس، مناعت طبع، بزرگ‌منشی (المنجد فی ...، ص ۷۸۹).
- شَهَادَةُ الْوِلَادَةِ: شناسنامه (ذیل شهد، ص ۵۴۱).
- گواهی ولادت.
- شَوْق: آرزو، ... حسرت، ...، تمنا، شوق، تمایل، طلب، خواست (ذیل شوق، ص ۵۴۶).
- معنی‌های بالا غلط است.
- شَيْلَم: تلخه، گندم دیوانه (گیاه)، نوعی ماش.
- چاودار (المورد، ص ۶۸۲).
- صُرَاخ: نعره، ماق؛ داد، فریاد، شیون، ناله (ذیل صرخ، ص ۵۶۷).
- معادل‌های «نعره» و «شیون، ناله» غلط است (المنجد فی ...، ص ۸۲۸، المورد، ص ۶۹۲). واژه ماق نیز در فارسی رایج نیست.
- صُرَاخ: فریادزننده، شیون‌کننده، نعره‌کش (ذیل صرخ، ص ۵۶۷).
- معنی «شیون‌کننده» غلط است.
- صِرَاط: راه، جاده (ص ۵۶۷).
- معنی «جاده» غلط است.
- صِرَاع: کشتی‌گیری، مسابقه کشتی؛ کشمکش، زدوخورد (ذیل صرخ، ص ۵۶۸).
- مبارزه، نبرد، ستیز (المورد، ص ۶۹۲؛ المنجد فی ...، ص ۸۲۹).
- صَرِيخ: نعره، داد؛ شیون، فریاد، ناله (ذیل صرخ، ص ۵۶۷).
- صَرِيخ به معنی صُرَاخ است (← صراخ).
- صَعْرٌ خَدَّه: چهره در هم کشید، روی عبوس کرد (ذیل صعر، ص ۵۷۲).
- گونه خود را از روی تکبر و غرور کج کردن، قیافه گرفتن (المنجد فی ...، ص ۸۳۵؛ المورد، ص ۶۹۵).
- شَرَحٌ صُدُورُه: به او گشایش بخشید، سینه‌اش بگشاد، دلگرمی‌اش بخشید (ذیل شرح، ص ۵۱۲).
- او را شاد کرد، او را خوشحال کرد (المورد، ص ۶۶۶؛ المنجد فی ...، ص ۷۵۷).
- شِعْرِيَّة: رشته‌فرنگی، ورمیسل (ذیل شعر، ص ۵۲۴).
- شِعْرِيَّة: ... ورمیسل.
- شعور: دانش، شناخت، معرفت، آگاهی؛ شعور، خودآگاهی؛ بصیرت، درک، بینش، قوه مدرکه؛ حس، احساس؛ عاطفه؛ ادراک، فهم؛ ذکاوت، فراست، زیرکی؛ تیزهوشی؛ حال، حال‌وحوصله، روحیه (ذیل شعر، ص ۵۲۴).
- معادل‌های «دانش، شناخت، معرفت»، «خودآگاهی»، «بصیرت، بینش، قوه مدرکه»، «فهم، ذکاوت، فراست، زیرکی، تیزهوشی»، و «حال، حال‌وحوصله، روحیه» غلط است.
- شِعُور: آزادی، خالی بودن (موقعیت، منصب، ... (ذیل شِعْر، ص ۵۲۶).
- خالی بودن، بلا تصدی بودن پُست یا منصب (المنجد فی ...، ص ۷۷۸).
- شُكْر: ...، قدردانی، حق شناسی؛ تحسین، تمجید، ستایش (ذیل شکر، ص ۵۳۳).
- سپاس، سپاسگزاری، شُکر، تشکر (المنجد فی ...، ص ۷۸۶؛ المورد، ص ۶۷۵).
- شَكِيمَة: دهنه، افسار، هویزه، لگام (ذیل شکم، ص ۵۳۵).
- واژه هویزه در فارسی معیار به‌کار نمی‌رود و باید حذف شود.
- شَكِيمَة: خیره‌سری، سرسختی، سازش‌ناپذیری، یک‌دندگی، لجاجت، کله‌شقی؛ توهین؛ تحقیر، اهانت (ذیل شکم، ص ۵۳۵).

- صَلاح**: ...؛ شایستگی، درخوری، قابلیت (ذیل صلح، ص ۵۷۹).
- ۱. درستی، خوبی، ضد فساد و خرابی. ۲. سود، نفع، مصلحت. ۳. مناسبت. ۴. راستی، درستی.
- صَلَفٌ**: به خود بالیدن، نازیدن، لاف زدن (ذیل صلف، ص ۵۸۱).
- معنی «لاف زدن» غلط است.
- صَلَفٌ**: خودپسند، نازنده، مغرور، خودبین، خودستا، لاف‌زن، فخر فروش، پُرمدا (ذیل صلف، ص ۵۸۱).
- مغرور، فخر فروش (المنجد فی ...، ص ۸۴۹؛ المورد، ص ۶۹۹).
- صَنِيعَةٌ**: کار، عمل، فعل؛ ...؛ ساخته و پرداخته، مورد حمایت؛ آفریده، مخلوق (ذیل صنع، ص ۵۸۵).
- معنی‌های بالا غلط است (← المورد، ص ۷۰۲؛ المنجد فی ...، ص ۱۸۵).
- صَوَّرَ مُتَحَرِّكَةً**: فیلم سینمایی (ذیل حرک، ص ۱۸۵).
- کارتون (المورد، ص ۷۰۴).
- ضَمَانٌ جَمَاعِيٌّ**: تأمین اجتماعی، بیمه‌عام (ذیل ضمن، ص ۶۰۶).
- پیمان امنیت مشترک بین کشورها (المورد، ص ۷۱۴).
- الضَّمَانُ الْمُشْتَرَكُ**: همان معنی [= تأمین اجتماعی، بیمه‌عام] (ذیل ضمن، ص ۶۰۶).
- پیمان امنیت مشترک بین کشورها.
- طَائِرَةُ الإِسْتِطْلَاعِ**: هواپیمای گشتی اکتشافی، ... (ذیل طلع، ص ۶۳۰).
- معنی بالا غلط است.
- طَبْعًا**: فطرتاً، ذاتاً، طبعاً؛ البته، حتماً، طبیعتاً (ذیل طبع، ص ۶۱۵).
- مسلماً، بدون شک، به‌طور حتم، یقیناً، البته، صدالبته (المورد، ص ۷۲۱؛ المنجد فی ...، ص ۸۹۸).
- طَوَّحَةٌ**: چادر (که زنان عرب به سر کنند و شانها را بپوشاند) (ذیل طرح، ص ۶۱۹).
- روسری بلند، مقنعه (المنجد فی ...، ص ۹۰۴؛ المورد، ص ۷۲۴).
- طَوَّفَ**: چشمک زدن (ذیل طرف، ص ۶۲۱).
- پلک زدن، پلک بر هم گذاشتن.
- طَفَّحَ**: سرشار بودن، ... (ذیل طفح، ص ۶۲۵).
- سر رفتن، لبریز شدن (المنجد فی ...، ص ۹۱۱؛ المورد، ص ۷۲۷).
- طَوَّرَ**: پیش بردن، گسترش دادن، دگرگون کردن، متحول کردن (چیزی را) (ذیل طور، ص ۶۳۶).
- به حالت بهتر درآوردن، بهبود بخشیدن، متحول کردن (المنجد فی ...، ص ۹۲۳؛ المورد، ص ۷۳۲).
- طَوْلُ الْأَنَاةِ**: صبر طولانی، رنج دیرپا (ذیل أنى، ص ۳۲).
- سعه صدر، شکیبایی، بردباری.
- طَوِيلُ الْأَنَاةِ**: کسی که دیرزمانی تحمل می‌کند (ذیل أنى، ص ۳۲).
- دارای سعه صدر، بردبار، باحوصله، شکیبا.
- طَيَّانٌ**: ناوشکن (ذیل طین، ص ۶۴۵).
- گِل‌کار، گِل‌ساز (المنجد فی ...، ص ۹۳۲).
- ظَهْرُ الْحَدِيدِ** ← زَهْرُ الْحَدِيدِ (ذیل ظهر، ص ۶۵۰).
- زَهْرُ الْحَدِيدِ در فرهنگ مدخل نشده است.
- عَاذِلٌ**: عیب‌جو، ملامتگر (ذیل عدل، ص ۶۷۱).
- معنی «عیب‌جو» غلط است (← المنجد فی ...، ص ۹۶۱؛ المورد، ص ۷۴۲).

- عافاک الله: خدا نگهدار باشد (ذیل عفا، ص ۷۰۰).
- خداوند تورا سلامتی عطا فرماید، خدا تورا تندرست بدارد، خداوند تورا صحت و سلامتی دهد. معادل «خدا نگهدار باشد» در عربی «حَفَّظَكَ اللهُ» است.
- عُثُور علی: دستیابی، کشف، ردیابی (ذیل عثر، ص ۶۵۹).
- تصادفی (چیزی را) پیدا کردن، تصادفی (چیزی را) یافتن، اتفاقی (به چیزی) برخورد کردن (المورد، ص ۷۵۰).
- عُدُوَان: دشمنی، خصومت، عداوت؛ تجاوز، سوء قصد؛ حمله به قصد آزار (ذیل عدد، ص ۶۶۹).
- معنی «دشمنی، خصومت، عداوت، سوء قصد» غلط است. عُدُوَان به معنی «حمله ناگهانی و شدید، تجاوز، تعرض، تهاجم» است (المنجد فی ...، ص ۹۵۸).
- عدیل: شوهرخواهر (ذیل عدل، ص ۶۶۶).
- باجناق (المنجد فی ...، ص ۹۵۵).
- عُسْلُج: شاخه کوچک، جوانه، پاجوش (ص ۶۸۶).
- شاخه نرم درخت (المنجد فی ...، ص ۹۷۸؛ المورد، ص ۷۶۲).
- عُسْلُج: شاخه کوچک، جوانه، پاجوش (ص ۶۸۶).
- عُسْلُج به معنی عُسْلُج است (← عسلج).
- عُشْب: علف، سبزه، علوفه؛ مرتع، چراگاه (ذیل عشب، ص ۶۸۷).
- معنی های «سبزه، علوفه» و «مرتع، چراگاه» غلط است (← المنجد فی ...، ص ۹۷۹؛ المورد، ص ۷۶۲).
- عَصَبِيَّة: تعصب قومی، قوم گرایی، ملی گرایی (ذیل عصب، ص ۶۸۹).
- تعصب (المنجد فی ...، ص ۹۸۲؛ المورد، ص ۷۶۴).
- عُفُوَّة: پوسیدگی، ... (ذیل عفن، ص ۶۹۹).
- معنی بالا غلط است (← المنجد فی ...، ص ۹۹۵؛ المورد، ص ۷۶۹).
- عَقَبَ علی: تغییر دادن، تصحیح کردن، ویراستن، نقد کردن، بررسی کردن (چیزی را) (ذیل عقب، ص ۷۰۱).
- معنی های بالا غلط است (المورد، ص ۷۶۹؛ المنجد فی ...، ص ۹۹۷).
- عِلْمُ النَّفْسِ التَّرْبَوِيِّ: روان شناسی آموزشی (ذیل نفس، ص ۱۱۰۵).
- روان شناسی تربیتی.
- عُنْصَرِيَّة: نژادی، قومی؛ ... (ذیل عنصر، ص ۷۲۷).
- ۱. نژادی («قومی» غلط است). ۲. نژادپرست.
- عُنْصَرِيَّة: نژاد، ملیت، نظریه نژادی؛ ... (ذیل عنصر، ص ۷۲۷).
- نژادپرستی، تعصب نژادی (المنجد فی ...، ص ۱۰۲۷؛ المورد، ص ۷۸۴).
- عَهْر: فاحشه، روسپی (ذیل عهر، ص ۷۳۱).
- زنا، زنا، محصنه، فاحشگی، روسپیگری (المنجد فی ...، ص ۱۰۳۰؛ المورد، ص ۷۸۶).
- عَوُضِيَّة: گرایش، غرض، تمایل (ذیل غرض، ص ۷۴۹).
- جانبداری، سوگیری، عدم رعایت بی طرفی (المورد، ص ۷۹۸).
- عَمَّاز: پاشنه تفنگ (ذیل غمز، ص ۷۶۳).
- ماشه تفنگ (المورد، ص ۸۰۵).
- فُتُوْزُ الْهَيْمَةِ: ... بی علاقگی، ... (ذیل فتر، ص ۷۷۶).
- معنی بالا غلط است (المورد، ص ۸۱۵).
- فَخِيْر: لافزن (ذیل فخر، ص ۷۸۱).

- افتخارکننده، مفتخر (المورد، ص ۸۱۸)
- **فَخْفَخَ**: ...، خودستایی کردن، فخرفروشی کردن، رجزخوانی کردن (ذیل فخفخ، ص ۷۸۲).
- معنی‌های بالا غلط و نامترادف‌اند (المنجد فی ...، ص ۱۰۸۰؛ المورد، ص ۸۱۷).
- **فَخْفَخَةَ**: خودنمایی، خودستایی، تفاخر، فخرفروشی (ذیل فخفخ، ص ۷۸۲).
- ۱. بز، لاف، فیس‌افاده. ۲. خش خش کاغذ یا پارچه نو و غیره (المنجد فی ...، ص ۱۰۸۰؛ المورد، ص ۸۱۷).
- **فَوَاضِيَّةٌ**: فرضیه، تئوری (ذیل فرض، ص ۷۸۸).
- معنی «تئوری» غلط است. تئوری را در عربی **نَظَرِيَّةٌ** می‌گویند.
- **فَيَاضٌ**: لبریز، سرشار؛ ... (ذیل فیض، ص ۸۱۸).
- معنی بالا غلط است (المورد، ص ۸۳۸؛ المنجد فی ...، ص ۱۱۱۸).
- **فَدِيمُ الْعَهْدِ ب**: دارای دوستی دیرینه با ... (ذیل قدم، ص ۸۳۵).
- معنی بالا غلط است (المورد، ص ۸۵۳؛ المنجد فی ...، ص ۱۰۳۰).
- **فَوْنُ الْغَزَالِ**: گیاهان شبدرمانند (سه‌برگی) (ذیل قرن، ص ۸۴۶).
- گیاه لوطوس.
- **فَوْنِيْبِيْتُ**: کلم قمری یا رومی (ص ۸۴۷).
- کلم گل.
- **فَصِيرُ الْبَاعِ**: خسیس، ...، تنگ‌چشم، لثیم (ذیل قصر، ص ۸۵۵).
- معنی‌های بالا غلط است (المنجد فی ...، ص ۱۱۵۹؛ المورد، ص ۸۶۴).
- **فَصِيرُ الْبَاعِ**: ناتوان، کوتاه‌دست، تنگ‌چشم، بخیل، خسیس (ذیل باع، ص ۸۴).
- غیر مطلع، ناآگاه، فاقد اطلاعات کافی (المنجد فی ...، ص ۱۳۰).
- **فَطَعٌ**: ...، کوتاه‌شدگی، ... (ذیل قطع، ص ۸۶۴).
- بریدن، قطع کردن، برش.
- **قَلَّةُ الْإِكْتِرَاثِ**: ...، کم‌دقتی (ذیل کرث، ص ۹۱۵).
- معنی بالا غلط است (المنجد فی ...، ص ۱۲۲۳؛ المورد، ص ۱۵۱).
- **قَنْبِيْطٌ**: کلم گل، کلم رومی، کلم قمری، قنبیط (ص ۸۸۱).
- به‌جز «کلم گل»، بقیه معادل‌ها غلط است.
- **قَهْرْمَانَةٌ**: دایه، (خانم) خانه‌دار (ص ۸۸۴).
- معنی «دایه» غلط است.
- **قُوَّةُ الشَّكِيْمَةِ**: انرژی، نیرو، توان، قدرت (ذیل شکم، ص ۵۳۵).
- عزم، اراده، ثبات رأی (المنجد فی ...، ص ۷۹۰).
- **قَوِيُّ الشَّكِيْمَةِ**: قوی، نیرومند، پرتوان، پر قدرت، پرا انرژی (ذیل شکم، ص ۵۳۵).
- **قَوِيُّ الشَّكِيْمَةِ** به معنی شدید الشَّكِيْمَةِ است (← شَدِيْدُ الشَّكِيْمَةِ).
- **كُوَا**: کندن، حفر کردن (چیزی را) (ذیل کرو، ص ۹۱۹).
- لایروبی کردن (کانال، جوی، رود) (المنجد فی ...، ص ۱۲۲۹؛ المورد، ص ۸۸۹).
- **كُوَوَانٌ**: گونه‌ای مرغ باران (ص ۹۱۹).
- کاروانک.
- **كُشْمِشٌ**: کشمش (ص ۹۳۷).
- نوعی گیاه (المنجد فی ...، ص ۱۲۳۶). در عربی کشمش را زَبِيْبٌ می‌گویند.
- **كُفْكُفٌ**: جلوگیری کردن (از اشک)، نگه داشتن (اشک خود را) (ذیل کفکف، ص ۹۳۰).

- پاک کردن پیایی (اشک)، پشت سرهم پاک کردن (اشک) (المنجد فی ...، ص ۱۲۴۰؛ المورد، ۱۸۹۷).
- کُنْس: جارو کردن، نظافت (ذیل کنس، ص ۹۴۱).
- معنی «نظافت» غلط است.
- لا فِضَّ فُوكٌ: کامت شیرین باد، دهانت گرم باد (ذیل فِضَّ، ص ۷۹۹).
- آفرین بر تو، عالی گفتمی، بارک الله؛ احسنت، گل گفتمی.
- لا یَحِرِّکُ ساکنًا: تکان نمی خورد، از جا نمی جنبید، بی حس و حرکت (ذیل سکن، ص ۴۶۱).
- ۱. هیچ کاری نمی کند، دست روی دست گذاشته است. ۲. آزارش به کسی نمی رسد، کاری به کار کسی ندارد. ۳. به هیچ چیزی اهمیت نمی دهد، بی اعتنا است، چیزی برایش مهم نیست (المنجد الأجدی، ص ۳۶۱؛ المنجد فی ...، ص ۲۷۶).
- لَدَّةٌ: خوشی، شادمانی؛ لَدَّتْ؛ شهوترانی (ذیل لَدَّ، ص ۹۶۴).
- معنی «شادمانی» و «شهوترانی» غلط است. لَدَّةٌ «حالت خوشایندی است که از احساس یا ادراک امری مطبوع به انسان دست می دهد» (فرهنگ بزرگ سخن) که با قدری تسامح به آن خوشی می گویند.
- لَمَحٌ: ... لحظه (ذیل لمح، ص ۹۸۰).
- معنی بالا غلط است (المنجد فی ...، ص ۱۲۹۹؛ المورد، ص ۹۲۶).
- مالکُ الحزین: ماهی خوار، حواصیل (ذیل ملک، ص ۱۰۳۳).
- بوتیمار، غمخورک (نام دیگر این پرنده در عربی بَشُون است).
- مالٌ احتیاطی: سرمایه اندوخته (ذیل مال، ص ۱۰۴۳).
- اندوخته احتیاطی.
- مؤشّر: درجه، عقربه (در ابزار اندازه گیری) (ذیل اَشْرَ، ص ۱۸).
- شاخص.
- مُتَخَاذِلٌ: درمانده، کوفته، وامانده؛ ناتوان و ازکارافتاده (ذیل خذَل، ص ۲۴۸).
- تسلیم طلب، سلطه پذیر، فاقد روحیه مقاومت (= آن که در برابر دشمن مقاومت نمی کند) (المنجد فی ...، ص ۳۷۱).
- مُتَرَبِّصٌ: داوطلب، نامزد (ذیل ربص، ص ۳۵۱).
- ۱. درکمین نشسته، کمین کرده، کمین کننده. ۲. مراقب اوضاع بودن (المنجد فی ...، ص ۵۲۶).
- مُتَزَمَّتٌ: (شخص) سنگین، باوقار، متین، موقر؛ خودگیر، خشک، رسمی؛ تنگ نظر، متعصب، خودرأی (ذیل زمت، ص ۴۱۶).
- معدل های بالا، به جز «خشک»، غلط است.
- مُتَشَوِّدٌ: بی خانمان، آواره، دربه در؛ خانه به دوش؛ ماجراجو، حادثه جو (ذیل شرد، ص ۵۱۲).
- معنی های «ماجراجو، حادثه جو» غلط است (المنجد فی ...، ص ۷۵۸؛ المورد، ص ۹۵۸).
- مُتَطَلِّباتٌ: مطالبات، خواسته ها، موارد نیاز، شرایط خواسته شده (ذیل طلب، ص ۶۲۸).
- ۱. ضرورت ها، مقتضیات، الزامات. ۲. نیازها، چیزهای مورد نیاز، مایحتاج، نیازمندی ها (المنجد فی ...، ص ۹۱۴؛ المورد، ص ۹۶۰).
- مُتَوَتِّرٌ: سخت کشیده شده، متشنج (ذیل وتر، ص ۱۱۸۰).
- ۱. وخیم، بحرانی، تیره. ۲. پرتنش، متشنج (المورد، ص ۹۷۰؛ المنجد فی ...، ص ۱۵۰۴). ۳. (قدیمی) سخت، خشک، غیرقابل انحناء.

- مَحَرَّ:** دستگاه گرم‌مازا، دستگاه شوماژ (ذیل حر، ص ۱۷۸).
- **دماسنج، میزان‌الحرارة (المنجد فی ...، ص ۲۶۸؛ المورد، ص ۹۸۸).**
- مَرَحَبًا بِک:** خوش آمدید (ذیل رحب، ص ۳۶۱).
- **خوش آمدی (جمله مفرد است). مرحبا بکم: خوش آمدید.**
- المَسْأَلَةُ الغُضْرِيَّة:** مسئله ملیت، مسئله اقلیت‌های نژادی (ذیل عنصر، ص ۷۲۷).
- **مسئله نژادپرستی، موضوع نژادپرستی، معضل نژادپرستی.**
- مُسْتَنْبِط:** کاشف، مخترع (ذیل نبط، ص ۱۰۵۲).
- **مبتکر، نوآور، مبدع (المورد، ص ۱۰۳۵؛ المنجد فی ...، ص ۱۳۷۹).**
- مُسْتَشْكِي عَلَيْهِ:** خواسته، مورد اتهام، ادعا، مورد شکایت؛ خواننده، متهم، شخص مورد شکایت (ذیل شکا، ص ۵۳۵)
- **معنی‌های «خواسته، مورد اتهام، ادعا، مورد شکایت» غلط است (المنجد فی ...، ص ۷۹۰؛ المورد، ص ۱۰۴۵). «متهم» نیز دقیقاً با «خواننده، شخص مورد شکایت» مترادف نیست.**
- مُسْرَد:** فراری، آواره، رانده‌شده، پناهنده؛ نامرتب، ژولیده (ذیل شرد، ص ۵۱۲).
- **معنی «فراری، رانده‌شده، پناهنده» و «نامرتب، ژولیده» غلط است (المنجد فی ...، ص ۷۵۸؛ المورد، ص ۱۰۴۷).**
- مُسْرُوف:** ناظر، بازرس، سرپرست، مدیر؛ راهنما (ذیل شرف، ص ۵۱۷).
- **مُسْرُوف فقط در صورتی که با حرف علی به کار رود، به معنی «سرپرست» است (المنجد فی ...، ص ۷۶۴؛ المورد، ص ۱۰۴۷).**
- مُضَدَّق:** تأیید، تصدیق (ذیل صدق، ص ۵۶۴).
- **معنی‌های بالا غلط است (← المورد، ص ۱۰۵۲؛ المنجد فی ...، ص ۸۲۵).**
- مُضَائِقَة:** پریشانی، آشفتگی، اضطراب، ...؛ افسردگی، عصبانیت، آزرده‌گی، رنجش ... (ذیل ضیق، ص ۶۱۱).
- **معنی‌های بالا غلط است (المنجد فی ...، ص ۸۹۴؛ المورد، ص ۱۰۵۷).**
- مُضَبَّوْط:** دقیق، درست، کامل، منظم، میزان، مرتب (ذیل ضبط، ص ۵۹۴).
- **معنی‌های «کامل، منظم، میزان» غلط است (← المنجد فی ...، ص ۸۷۰؛ المورد، ص ۱۰۵۷).**
- مُطَرَّة:** رگبار، تگرگ (ذیل مطر، ص ۱۰۲۳).
- **معنی‌های بالا غلط است (← المنجد فی ...، ص ۱۳۴۶؛ المورد، ص ۱۰۶۱).**
- مُطَّل:** مشرف، سرانگیز [؟] (ذیل طل، ص ۶۲۷).
- **مُشرف بر، مسلط بر (المورد، ص ۱۰۶۲). مُطِلَّ همواره با حرف علی به کار می‌رود.**
- مُظَاهَرَة:** یاری، حمایت، پشتیبانی (ذیل ظهر، ص ۶۵۱).
- **۱. راهپیمایی، تظاهرات (المنجد فی ...، ص ۹۳۹؛ المورد، ص ۱۰۶۳). ۲. همیاری، کمک، مساعدت.**
- مُعْجَب ب:** فریفته، ستایشگر، مغرور، مفتخر، بالنده (ذیل عجب، ص ۶۶۰).
- **معنی‌های بالا غلط است (← المورد، ص ۱۰۶۸؛ المنجد فی ...، ص ۹۴۷).**
- مُعْهُود إِلَيْه ب:** عهده‌دار (ذیل عهد، ص ۷۳۱).
- **تفویض اختیارشده در ...، اختیار یافته در ...، صاحب اختیار در ... (المورد، ص ۱۰۵۷)**

- مُعَوَّل:** مورد اطمینان، مورد اعتماد؛ قابل استناد (ذیل عول، ص ۷۳۷).
- تکیه‌گاه، عامل اتکا، پناه (المنجد فی ...، ص ۱۰۳۶؛ المورد، ص ۱۰۷۵).
- مُكِبُّ عَلِي:** توجه‌کننده، عنایت‌ورز؛ شیفته، مشتاق، دل‌مشغول (به چیزی) (ذیل کب، ص ۹۰۱).
- سخت‌گرم‌کاری، بسیار مشغول، آن‌که تمام توان خود را صرف کاری کرده‌است (المنجد فی ...، ص ۱۲۰۹؛ المورد، ص ۱۰۹۵). معنی‌های «شیفته، مشتاق، دل‌مشغول» غلط است و معنی «توجه‌کننده، عنایت‌ورز» دقیق نیست.
- مَكْلُوب:** هار، دیوانه، برافروخته، هیجان‌زده (ذیل کلب، ص ۹۳۴).
- به‌جز «هار» بقیه معنی‌ها غلط است (المنجد فی ...، ص ۱۲۴۲).
- مَلَابِسَات:** روابط، ارتباطات؛ ملازمات؛ محیط، فضا، دوروبر (ذیل لبس، ص ۹۵۶).
- ۱. اوضاع‌واحوال، شرایط، وضعیت. ۲. [موضوع] کم‌وکیف، چگونگی (المنجد فی ...، ص ۱۲۶۸). ملابسات عمدتاً برای بیان اوضاع‌واحوال و چگونگی یک موضوع مبهم و ناشناخته به‌کار می‌رود.
- مُلَازِمَةٌ:** ... دنباله‌روی، پیگیری، تعقیب؛ مداومت، استقامت، پشتکار، همت، شوق و ذوق (ذیل لز، ص ۹۶۶).
- معنی‌های بالا غلط است (المنجد فی ...، ص ۱۲۸۱؛ المورد، ص ۱۱۰۱).
- مُلْتَم، مُتَلْتَم:** رونب‌دار، نقاب‌دار، باحجاب (ذیل لثم، ص ۹۵۸).
- دارای نقاب بینی و دهان، دارای ماسک بینی و دهان (= کسی که دهان و بینی خود را پوشانده‌است) (المنجد فی ...، ص ۱۲۷۱).
- مَلَكُوت:** ملکوت، سلطنت روحانی؛ پادشاهی، شاهی، شهریاری، سلطنت (ذیل ملک، ص ۱۰۳۳).
- ۱. جهان غیرمادی، عالم غیب. ۲. عزت، عظمت، بزرگی (المنجد فی ...، ص ۱۳۵۷).
- مُلَوِّث:** آلوده، کثیف، چرکین (ذیل لوث، ص ۹۸۵).
- آلوده (المنجد فی ...، ص ۱۳۰۶؛ المورد، ص ۱۱۰۷).
- مُمَارَسَةٌ:** ... مذاکره (ذیل مرس، ص ؟).
- معنی بالا غلط است (المنجد فی ...، ص ۱۳۳۲؛ المورد، ص ۱۱۰۸).
- مُمَرَّع:** پیشرفت‌کننده، روبه‌ترقی (شهر) (ذیل مرع، ص ۱۰۱۱).
- حاصل‌خیز، سرسبز و خرم (المنجد فی ...، ص ۱۳۳۴؛ المورد، ص ۱۱۱۰).
- مُنَاطِحَةٌ:** گاو‌بازی، قوچ‌بازی (ذیل فطح، ص ۱۰۹۱).
- شاخ‌به‌شاخ شدن، (عمل) با شاخ به یکدیگر زدن (المنجد فی ...، ص ۱۴۱۹).
- مُنَاقِشَةٌ:** مشاجره، ...؛ اعتراض، مخالفت (ذیل نقش، ص ۱۱۱۳).
- معنی‌های بالا غلط است (المنجد فی ...، ص ۱۴۴۳؛ المورد، ص ۱۱۱۴).
- مُنْكَبُّ عَلِي:** همان معنی [= توجه‌کننده، عنایت‌ورز؛ شیفته، مشتاق، دل‌مشغول (به چیزی)] (ذیل کب، ص ۹۰۱).
- ← مُكِبُّ عَلِي
- مُنْهَمِكٌ فِي:** شیفته، مجذوب، غرق، مستحیل (در)؛ در اختیار ...، اسیر ...، تسلیم (به کسی یا چیزی)؛ مختص، وقف (به کسی یا چیزی) (ذیل همک، ص ۱۱۶۴).

- سخت مشغول، غرق در (کاری)، سخت سرگرم (کاری) (المنجد فی ...، ص ۱۴۹۰؛ المورد، ص ۱۱۳۰).
- **مُوَلِّعٌ**: گرفتار، ... (ذیل ولع، ص ۱۲۴۱).
- معنی بالا غلط است (المنجد فی ...، ص ۱۵۵۸؛ المورد، ص ۱۱۴۳).
- **مِیْؤُوسٌ**: ازدست‌رفته، قطع‌امیدشده (بیمار) (ذیل یش، ص ۱۲۴۹).
- **مِیْؤُوسٌ مِنْهُ**: (کسی یا چیزی، مانند بیمار یا دانش‌آموز تبیل) که از او یا آن قطع‌امید شده است، که به او یا آن امید نیست، قطع‌امیدشده، مأیوس‌کننده، نومیدکننده (المنجد فی ...، ص ۱۵۶۵؛ المورد، ص ۱۱۴۴). معنی «ازدست‌رفته» غلط است.
- **مِیْزَانِیَّةٌ مُلْحَقَّةٌ**: بودجه‌الحاقی (ذیل وزن، ص ۱۲۰۳).
- متمم بودجه.
- **نَاعِمٌ الْمُلْمَسِ**: ...، صاف، هموار (ذیل لمس، ص ۹۸۱).
- معنی‌های بالا غلط است.
- **نَبَاتٌ الرِّیْثَةِ**: گیاه آرایشی، گیاه تزئینی (ذیل نبت، ص ۱۰۵۰).
- معادل «گیاه آرایشی» غلط است.
- **نَبِشٌ**: ...، حفاری؛ بررسی، جست‌وجو، کاوش، ... (ذیل نبش، ص ۱۰۵۲).
- شکافتن زمین، نبش (المنجد فی ...، ص ۱۳۷۸؛ المورد، ص ۱۱۵۷).
- **نَجَازَةٌ**: چوب‌تراشی (ذیل نجر، ص ۱۰۵۸).
- خاک‌اره (المنجد فی ...، ص ۱۳۸۵؛ المورد، ص ۱۱۶۰).
- **نَغَارَاتِی**: متخصص بینایی، چشم‌پزشک؛ عینک‌ساز، دوربین‌ساز (ذیل نظر، ص ۱۰۹۵).
- ۱. عینک‌ساز، عینک‌فروش. ۲. بینایی‌سنج، متخصص بینایی‌سنجی (المنجد فی ...، ص ۱۴۲۴؛ المورد، ص ۱۱۷۷).
- **نِقَابَةٌ**: شرکت تعاونی، ... شرکت (ذیل نقب، ص ۱۱۱۰).
- اتحادیه، سندیکا، کانون.
- **نِقَابَةُ الْعَمَالِ**: ...، اتحادیه اصناف (ذیل نقب، ص ۱۱۱۰).
- معنی بالا غلط است.
- **نَقِيعٌ**: خیساندن؛ ... (ذیل نقع، ص ۱۱۱۵).
- خیسانده.
- **نُكْسٌ وَ نُكْسَةٌ**: ...، تباهی، تبهکاری، نابکاری، فساد؛ زوال، انحطاط، سقوط، فروریزی (ذیل نکس، ص ۱۱۲۲).
- ۱. پس‌رفت، پس‌روی، بازگشت به عقب. ۲. ناکامی، عدم موفقیت (المنجد فی ...، ص ۱۴۵۲؛ المورد، ص ۱۱۹۰).
- **نُمُوٌّ**: ...، ترقی، ...، گسترش، پیشرفت (ذیل نمو، ص ۱۱۲۵).
- معنی‌های بالا غلط است (المورد، ص ۱۱۹۲؛ المنجد فی ...، ص ۱۴۵۵).
- **نُهْوُضٌ**: احیا، تجدید، تحول بنیادین، دگرگون‌سازی (چیزی را) (ذیل نهض، ص ۱۱۲۸).
- به‌پا‌خاستن، برخاستن، بلند شدن (المنجد فی ...، ص ۱۴۵۷؛ المورد، ص ۱۱۹۴).
- **نَيْفٌ**: زیادتی، مازاد، اضافه، زیادی، باقیمانده (ذیل نیف، ص ۱۱۳۶).
- بیش از، افزون‌بر، بالای ...: ثَلَاثُونَ وَ نَيْفٌ (= سی‌واندی، سی‌وچند) (المنجد فی ...، ص ۱۴۶۵).
- **هَجَا**: مسخره کردن، استهزا کردن، ریشخند کردن، تحقیر کردن؛ ... (ذیل هجو، ص ۱۱۴۷).

- ۱. بدگویی کردن، معایب (کسی را) برشمردن، هجو کردن. ۲. ... (المنجد فی ...، ص ۱۴۷۳؛ المورد، ص ۱۲۰۲؛ المنجد الابدی، ص ۱۱۰۸).
هَرِيسَة: هریسه، غذایی از گوشت و بلغور؛ ... (ذیل هرس، ص ۱۱۵۳).
● حلیم / هلیم.
هِنْدَب، هِنْدَبَاء: کاسنی فرنگی، آفدیو (ص ۱۱۶۶).
● کاسنی.
الهِنْدَسَةُ الزَّرَاعِيَّة: علم زراعت، ... (ذیل هندسی، ص ۱۱۶۶).
● معنی بالا غلط است.
هَيْكَلٌ حَدِيدِيّ: آرماتور، داربست آهنی (ذیل هیکل، ص ۱۱۷۵).
● اسکلت فلزی.
هَيْكَلِيَّة: بافت، ریخت، ... (ذیل هیکل، ص ۱۱۷۵).
● معنی‌های بالا غلط است (المورد، ص ۱۲۱۴).
وَتَبِيّ: بت پرست، مشرک، کافر (ذیل وثن، ص ۱۱۸۲).
● معنی‌های «مشرک، کافر» غلط است.
وَتَبِيَّة: شرک، بت پرستی (ذیل وثن، ص ۱۱۸۲).
● معنی «شرک» غلط است.
وَصَاعَةٌ: پستی، زبونی، خواری، حقارت (ذیل وضع، ص ۱۲۱۸).
● کم‌اهمیتی، کم‌ارزش بودن، ناچیز بودن، پیش‌پا افتاده بودن (المنجد فی ...، ص ۱۵۳۸).
- وَضَعُ الْيَد: دستگیری؛ اشغال، تصرف (ذیل وضع، ص ۱۲۱۷).
● تصاحب، تصرف، تملک (المنجد فی ...، ص ۱۵۳۷؛ المورد، ص ۱۲۳۷).
وَفَاق: ...؛ رضایت؛ قرارداد، پیمان؛ ... (ذیل وفق، ص ۱۲۲۶).
● اتفاق نظر، اتفاق رأی، ... (المنجد فی ...، ص ۱۵۴۶؛ المورد، ص ۱۲۴۱).
وَقَائِيّ: پیشگیری، پیشگیری‌کننده (ذیل وقی، ص ۱۲۳۶).
● پیشگیرانه (المورد، ص ۱۲۴۲؛ المنجد فی ...، ص ۱۵۵۴).
وَلَهَان: آشفته، گیج، حیران، سرگشته، از خود بی‌خود؛ ... (ذیل وله، ص ۱۲۴۱).
● معنی‌های بالا غلط است (المنجد فی ...، ص ۱۵۵۸؛ المورد، ص ۱۲۴۸).
وَلُوع: حریص، آزمند؛ مشتاق، شیفته (ذیل ولع، ص ۱۲۴۱).
● شیفته، بسیار دل‌بسته، بسیار علاقه‌مند (المنجد فی ...، ص ۱۵۵۸؛ المورد، ص ۱۲۴۸).
وَلُوع: حرص، آرزو، شوق، اشتیاق؛ عشق (ذیل ولع، ص ۱۲۴۱).
● علاقه بسیار، دل‌بستگی، عشق (المورد، ص ۱۲۴۸).

منابع

- فرهنگ بزرگ سخن، به سرپرستی حسن انوری، تهران، سخن، ۱۳۸۱.
قاموس الیاس العصري، الیاس أنطوان الیاس، شركة دار الیاس العصرية، القاهرة، ۱۹۵۳.
المعجم العربي الحديث، خليل جرّ، دار لاروس القاهرة، القاهرة، ۱۹۷۳.
معجم اللغة العربية المعاصرة، هانز ویر، وضع: ج. میلتن کوان، الطبعة الثالثة، مكتبة لبنان، ۱۹۶۰.

- المعجم الوسيط، ابراهيم أنيس، عبدالحليم منتصر، عيطة الصوالحي، محمد خلف الله احمد، مجمع اللغة العربية، القاهرة، ١٩٧٢.
- المنجد الأجدى، هيئة المؤلفين، دار المشرق، بيروت، ١٩٦٧.
- المنجد في اللغة العربية المعاصرة، صبحي حموي، أنطوان نعمة، عصام مدوّر، لويس عجيل، متري شماس، دار المشرق، بيروت، ٢٠٠١.
- المنجد، لويس معلوف، الطبعة الحادية والعشرون، دار المشرق، بيروت، ١٩٧٣.
- المورد، روجي البعلبكي، دار العلم للملايين، بيروت، الطبعة الخامسة، ١٩٩٣.
- Wehr, Hans, & Cowan, J. Milton (ed.) (1974), *A Dictionary of Modern Written Arabic*. Wiesbaden: Otto Harrassowitz, [Reprinted by Librairie du Liban, 1980].